شماره ۲۴
دوره اول
دوشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

در صفحات دیگر :

آغاز دومین سال ولادت جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران در روز ۱۲ فروردین امسال وارد دومین سال ولادت خود شده است.

سال گذشته در این روز اکثریت قریب به اتفاق مردم پای صندوقهای رای رفتند و به این جمهوری رای مثبت دادند. هجوم شورانگیز و بی سابقهٔ مردم به صندوقهای رای نشانهٔ روشنی از اراده و خواست توده‌های میلیونی مردم زحمتکش و کار دوست ما در طرد نظام بزرگ سرمایه‌داران و مالکان وابسته به امپریالیسم و مظهر آن رژیم پوسیدهٔ دو هزار و پانصد سالهٔ شاهنشاهی بود.

مردم رنجدیده و ستمکشیدهٔ میهن ما که با قیام خونین خود یکی از جبارترین نظامهای تاریخ بشری را سرنگون نمودند، به نیت ساختن ایرانی آزاد، آباد و مستقل و تامین آزادی‌ها و حقوق واقعی دموکراتیک که مستقیماً از اراده و رای آنان سرچشمه گیرد، به نظام جدید ـ جمهوری اسلامی ایران ـ قاطعانه رای دادند.

اکنون که یک سال از عمر جمهوری جوان ما می‌گذرد، هنوز نه تنها پی بناهای اساسی و گزندناپذیر چنین روندی شالوده‌ریزی نشده، بلکه آثار پرسش‌انگیز متعددی از هر سو نمایان است. از این رو، مردم با دلواپسی و تشویش به آیندهٔ خود می‌نگرند. رهبر انقلاب در پیام نوروزی پرسش میلیونها تودهٔ زحمتکش را بدین سان در بیان می‌آورد: "من نمیدانم دولت چرا طرحهای متوقف شدهٔ خود را که به سود ملت میباشد، بکار نمی‌اندازد. باید دولت هرچه سریعتر طرحهای متوقف شده و جدید را به اجرا بگذارد تا وضع اقتصادی کشورمان سروسامان بگیرد."

دولت موقت طی ۹ ماه سکانداری امور مملکت از اجرای این طرحها در امر نوسازی انقلابی ایران با شرکت فعال توده‌های مردم جلوگیری نمود و پس از آن شورای انقلاب نیز در این زمینه از خود قاطعیت نشان نداده است.

فلسفهٔ تصویب برخی طرحهای انقلابی به فشار توده‌های مردم و نیروهای راستین انقلاب و سپس راکد ماندن آنها و یا بی محتوی ساختن شان در عمل این است که در پیچ و خم گذشت زمان مردم را به واسطهٔ فروکش کردن شور انقلابی به اندک راضی سازند و انقلاب را به مسیر دیگری بکشانند.

نظام شورائی که از ابتدا مورد توجه رهبر انقلاب و مجاهد نستوه آیت الله طالقانی بود بر اثر مقاومت سازشکاران و انحصارطلبان سخت به بوتهٔ فراموشی سپرده شده است. اجرای این طرح میتوانست به حق اساسی‌ترین نهاد در تجلی ارادهٔ اکثریت قاطع مردم ایران باشد و دست لیبرالها و فرصت‌طلبان را در پرتو توده‌گیر بودن این نظام از ارکان مدیریت امور مملکت تا حد محسوس کوتاه نماید.

جمهوری اسلامی ایران در دومین سال فعالیت خود برای پیشرفتهای اجتماعی تنها دو راه پیش رو دارد: راه نوسازی سیاسی یا انگیزش سیاسی و راه دگرگونی انقلابی.

این دو راه به دو نوع سمت‌گیری و راه رشد که از بنیاد با هم تفاوت دارند، مربوط میشود.

راه نوسازی سیاسی که ساخته و پرداختهٔ تئوری‌پردازان باختر است، روند کلی مدرنیزه کردن (فنی و فرهنگی و غیره) است که در پرتو آن میتوان از بی‌سازمانی اجتماعی به نظام اجتماعی، از جامعهٔ سنتی، "ماقبل مدرن" به جامعهٔ مدرن، "صنعتی" گام نهاد. ایزنشتات یکی از تئوری‌پردازان نامدار این راه معتقد است که نوسازی روندی از دگرگونی‌ها در جهت نمونهٔ سیستم‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که از قرن ۱۷ تا ۱۹ در اروپای باختری و آمریکای شمالی و سپس در سایر کشورهای اروپائی و در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ در آمریکای جنوبی، آسیا و آفریقا بسط یافت. این گرایش نمایشگر خصلت لیبرال بورژوائی

بقیه در صفحهٔ ۸

دو کنفرانس بین المللی صلح

مقارن آغاز بهار، در روزهای بیستم تا بیست و پنجم مارس ۱۹۸۰ (از سی‌ام اسفند ۵۸ تا پنجم فروردین ۱۳۵۹)، دهلی نو پایتخت هندوستان، محل ملاقات و بحث و تبادل نظر نمایندگان جمعیت‌های هوادار صلح از شصت و پنج کشور جهان بود که در دو کنفرانس بین‌المللی، یکی به منظور دفاع از فرهنگهای ملی و تربیت در راه صلح و خلع سلاح و دیگری برای صلح و امنیت در آسیا، گرد آمده بودند.

انگیزهٔ تشکیل کنفرانس نخستین ـ از ۲۰ تا ۲۲ مارس ـ برگزاری صدمین سال تولد نویسندهٔ مردمی و آزادیخواه هند پرمچند بود که سراسر فعالیت ادبی اش مصروف دفاع از زحمتکشان و محرومان کشور خود بویژه روستائیان بوده است. به همین مناسبت سخنرانانی از کشورهای مختلف، بویژه نمایندگان محافل اجتماعی و فرهنگی هند، دربارهٔ مفهوم و راستای خلقی هنر و فرهنگ ملی و اهمیت قاطع آن در حفظ و اعتلای هویت اقوام و ملت‌ها و لزوم مبارزه با تسلط فرهنگی امپریالیسم که از راههای مختلف بر مردم جهان سوم تحمیل می‌شود و زمینهٔ روحی برای دوام تسلط اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم فراهم می‌آورد سخن راندند و در پایان کنفرانس قطعنامه‌ای در این مورد صادر کردند.

موضوع کنفرانس دوم که در روزهای ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ مارس برگزار شد، جلب توجه همگانی به خطر جدی انباشت سلاحها، ایجاد و توسعهٔ بی‌سابقهٔ پایگاههای نظامی امپریالیستی در اقیانوس هند و منطقهٔ خلیج فارس و تهدید به مداخلهٔ نظامی از سوی آمریکا و متحدانش در مناطق مختلف آسیا، از ویتنام و کامپوچیا گرفته تا ایران و افغانستان و یمن جنوبی و حبشه و فلسطین، و تاکید بر لزوم بسیج هرچه سریع‌تر نیروهای صلح‌دوست برای مبارزه با این خطر که میتواند جهان را به فاجعهٔ جنگ بکشاند بوده است. در این کنفرانس سیاست امپریالیستی تحریک و توطئه و اخلال که با همکاری فعال حکومت‌های چین و پاکستان انقلاب‌های ایران و افغانستان و جنبش‌های رهائیبخش عرب و فلسطین را تهدید می‌کند به صورتی هرچه قاطع‌تر از سوی نمایندگان محکوم شد.

در این کنفرانس هیئت‌های نمایندگی کشورهای مختلف و همچنین نمایندگان شش حزب سیاسی عمدهٔ هند سخنرانیهای مشروح و مستدلی ایراد کردند و از سوی هیئت نمایندگی جمعیت ایرانی هواداران صلح نیز گزارشی دربارهٔ انقلاب ایران و خطری که از جانب امپریالیسم آمریکا متوجه آن است خوانده شد که توجه و تحسین گرم حاضران را برانگیخت.

ریاست کنفرانس را آقای رومش چاندرا دبیرکل شورای جهانی صلح برعهده داشت که با ظرافت و گشاده‌روئی و قدرت خاصی جلسات آن را اداره کرد و خود نیز سخنرانی مبسوط و پرشوری دربارهٔ اوضاع کلی جهان و سیاست‌های جنگ‌افروزانهٔ امپریالیسم آمریکا و متحدانش در ناتو ایراد نمود.

در پایان قطعنامه‌های دهگانهٔ کنفرانس که در کمیسیونهای مختلف پس از بحث و تبادل نظر کافی تدوین شده بود به رای گذاشته شد و به اتفاق آراء به تصویب رسید. این قطعنامه‌ها بترتیب دربارهٔ:

۱ـ لبنان ۲ـ ایران ۳ـ صلح و امنیت در آسیا ۴ـ منطقهٔ خلیج فارس ۵ـ ویتنام و کامپوچیا و لائوس ۶ـ مبارزهٔ خلق فلسطین ۷ـ آفریقای جنوبی ۸ـ کره ۹ـ افغانستان ۱۰ـ دفاع و تحکیم روح المپیک بوده است.

در حاشیهٔ کنفرانس ملاقاتهای سودمندی میان نمایندگان کشورهای مختلف به منظور آشنائی و ایجاد تفاهم و تدارک زمینه‌های همکاری صورت گرفت. همچنین دعوت‌هائی از سوی وزیر خارجه و وزیر اطلاعات و رادیو تلویزیون و خانم ایندیرا گاندی نخست وزیر هند از نمایندگان کنفرانس به عمل آمد.

قطعنامه‌های کنفرانس بین‌المللی
برای صلح و امنیت در آسیا
دهلی نو ۳-۵ فروردین
درباره:
- منطقهٔ خلیج
- افغانستان
- مبارزهٔ خلق فلسطین
اعلامیه برای صلح و امنیت در آسیا
درصفحات ۷ و ۸

کنفرانس بین المللی برای صلح و امنیت در آسیا
دهلی نو ـ سوم تا پنجم فروردین ۱۳۵۹

قطعنامه دربارهٔ ایران

کنفرانس به انقلاب ملی و ضد امپریالیستی ایران درود میفرستد و آن را پیروزی بزرگ مردم ایران که اینک صاحب اختیار سرنوشت خود شده‌اند می‌شمارد.

کنفرانس از مردم ایران در مخالفت استوارشان با هرگونه دخالت بیگانه در امور داخلی ایران و در رویاروئی شان با هرگونه تهدید خارجی بر ضد انقلاب ایران ـ به هر شکل که این تهدید تظاهر کند ـ پشتیبانی می‌نماید.

کنفرانس اعتقاد راسخ دارد که مسائل مورد اختلاف میان ملتها می‌تواند از راه مذاکرات مبتنی بر برابری طرفین اختلاف و احترام به حاکمیت ملی و منافع مشروع شان حل شود.

از این رو کنفرانس مخالفت خود را با سیاست ایراد فشار و توسل به محاصرهٔ اقتصادی و بازرگانی ایران از سوی آمریکا اعلام می‌دارد. چنین سیاستی باید بی‌درنگ قطع شود.

کنفرانس از خواست‌هائی که مردم ایران به صراحت و قوت بیان داشته‌اند، یعنی بررسی عمیق کلیهٔ جنایاتی که رژیم شاه بر ضد مردم مرتکب شده است و افشای دخالت درازمدت امپریالیسم آمریکا، پشتیبانی می‌کند. کنفرانس همچنین پشتیبانی خود را از مبارزهٔ مردم ایران برای استرداد ثروت‌های ملی دزدیده شده از جانب شاه را اعلام می‌کند.

کنفرانس تمرکز واحدهای ناوگان جنگی آمریکا در آبهای نزدیک ایران و سواحل عربی دریای عمان و خلیج فارس و همچنین در پایگاههای دریائی آمریکا در اقیانوس هند را خطر بزرگی برای صلح در منطقه و در سراسر جهان تلقی می‌کند.

کنفرانس طلب می‌کند که تفنگداران دریائی آمریکا که تاکنون در منطقه پیاده شده‌اند به کشور خود بازگردانده شوند و نیروهای دریائی آمریکا و دیگر کشورها بی‌درنگ آبهای نزدیک ایران و شبه جزیرهٔ عربستان را ترک کنند.

تقسیم اقتصادی جهان بوسیلهٔ انحصارات فوق ملی

انحصارات بین المللی و شکل‌های مختلف آن

انحصارات نخست بازار داخلی را بین خود تقسیم می کنند. اما از لحظه‌ای که حجم تولید آنها از چارچوب بازار ملی در می گذرد، برای قبضه کردن بازار ها، منابع مواد اولیه و قلمرو های کار برد سرمایه با انحصارات کشورهای مختلف وارد مبارزه می شوند.

در این مرحله تمرکز تولید به حدی می رسد که سهم چشمگیری از تولید محصولات عمده در جهان دردست بزرگترین انحصارات ملّی متمرکز می گردد. هنگامیکه چند انحصار از کشورهای مختلف برای تولید یک محصول نقش قاطعی در مجموع دنیای سرمایه داری به عهده می گیرند، رقابت بین این انحصارات خصلت خشن و ویرانگر ویژه‌ای پیدا می کند. پابپای این رقابت های شدید، شرایط لازم برای سازش انحصارات بوجود می آید و گرایش به تشکیل انحصارات بین المللی که سلطهٔ آنها را بر بازار سرمایه داری جهانی تامین می کند، شکل می گیرد. " درجهٔ تازه تمرکز سرمایه و تولید در مقیاس سراسر جهان بی نهایت فراتر از گذشته است." ، و همانطور که لنین توصیف نمود، در پرتو این تمرکز **انحصارات فوق ملی یا فوق انحصارات** بوجود می آیند.

صدور سرمایه، توسعهٔ روابط اقتصادی خارجی و مناطق نفوذ استعماری انحصارات بزرگ ملی که به بین المللی شدن سرمایه و روابط اقتصادی منتهی می شوند، در زایش انحصارات فوق ملی نقش عظیمی بازی می کنند.

انحصارات فوق ملی در سال های ۶۰ – ۸۰ قرن نوزده در تمرکز یافته ترین شاخه‌های تولیدی پدیدار شدند. اما آنها تنها در مرز قرن نوزده و بیست برای سرمایه داری جنبهٔ ویژه و نمونه وار پیدا کردند. لنین با بدست دادن تحلیلی ژرف از روندی که می بایست به پیدایش انحصارات فوق ملی منجر شود، نشان داد که شکل بندی این نوع انحصارات که جهان را در قلمرو اقتصادی تقسیم می کند، یکی از مهم ترین مصادیق و خصلت های امپریالیسم را تشکیل می دهد. او می نویسد: طبق محاسبه های تقریبی کارشناسان، شمارهٔ انحصارات یاد شده در پایان قرن نوزده ۴۰ و در ۱۹۱۰ تقریبا" ۱۰۰ بوده است

در آغاز جنگ دوم جهانی تعداد انحصارات فوق ملی متجاوز از هزار بود. آنها بیش از ۴۰ درصد تجارت خارجی دنیای سرمایه داری را نظارت می کردند طی ۲۵ سال اخیر، انحصارات بین المللی تقریبا" ۱۰۰۰۰ شعبه در کشورهای متعدد سرمایه داری افتتاح کردند. آنها هر سال بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار تولید می کنند. سه چهارم مهم ترین این انحصارات زیر نظارت سرمایهٔ آمریکائی قرار دارند.

انحصارات فوق ملی که به مشابهٔ گونه‌هائی از انحصارات ملی چهره می نمایند، به شکل های مختلف وجود دارند. رایج ترین شکل این انحصارات کارتل است که اعضای آن (انحصارات ملی) به موجب موافقت هایی در بارهٔ قیمت‌های خرید و فروش کالا، تقسیم بازار های جهانی، کمیت کالاها برای تولید و فروش مجازات‌ها و تشویق ها و غیره با یکدیگر پیوند یافته‌اند. موافقت های گذشته بین انحصارات کشورهای مختلف که مبتنی بر مبادله و استفاده از اجازه‌نامه هاست، نوعی از کارتل های بین المللی را تشکیل می دهند.

سندیکاها شکلی از انحصارات فوق ملی، اما شکل بسیار نادری هستند.

این انحصارات به شکل تراست‌ها و کنسرسیوم ها نیز نمودار می شوند. پدیداری آنها، در اغلب موارد پس از ایجاد شعبه‌های خاص شان در خارج به وسیلهٔ کنسرسیوم های بزرگ ملی است. در حال حاضر، انحصارات بزرگ ملی قدرت‌های عمدهٔ امپریالیستی فراسوی بازار های ملی فعالیت می کنند و خصلتی بین المللی دارند.

نقش ارتجاعی انحصارات فوق ملی

هدف اساسی گروه‌بندیهای بین المللی انحصارات تضمین سودهای کلان انحصاری به نفع انحصارات عضو است. این هدف به شیوه‌های مختلف تامین میگردد:

۱ – تعیین قیمت های کلان انحصاری برای کالاهائی که توسط انحصارات عضو گروه‌بندی ها به بازار عرضه می شود و برقراری قیمت های نازل برای مواد اولیه و لوازمی که کشورهای جهان **سوم** تولید می کنند.

۲ – نظارت بر حجم های تولید و فروش این یا آن کالا از راه تعیین سهم برای هر انحصار به منظور ایجاد فاصلهٔ مصنوعی بین عرضه و تقاضای محصولات.

۳ – تقسیم بازار های فروش و منابع اولیه برای محدود نمودن رقابت متقابل

۴ – انعقاد قراردادهایی در بارهٔ مبادلات و کاربرد مشترک پروانهٔ اختراعات و سود جستن از اسلوب های دیگر.

لنین خاطر نشان می سازد که سلطهٔ انحصارات فوق ملی ناگزیر موجب رکود و گندیدگی می شود. غالبا" برای آنها اتفاق می افتد که حجم تولید را کاهش دهند و تجارت را متوقف سازندو دستاوردهای مهم علمی و فنی را مستور نگهدارند.

گروه بندیهای بین المللی انحصارات، دولتهای کشورهای امپریالیستی را به حادثه آفرینی های نظامی سوق می دهند. آنها حتی در دورهٔ جنگ بدون توجه به این که سلاح های فروخته شده در دست چه کسانی قرار می گیرد، به تجارت اسلحه که فعالیت اقتصادی بسیار سودمندی برای آنان است، می پردازند

این گروه بندی های انحصاری به تجدید حیات قدرت نظامی صنایع آلمان و روی کار آمدن فاشیسم کمک نمودند. آنها در تدارک و به راه انداختن جنگ دوم جهانی نقش محتومی ایفاء کردند.

گروه بندی های بین المللی انحصارات انگلستان ایالات متحده و فرانسه پس از جنگ نیز در ترمیم مجدد انحصارات نظامی – صنعتی جمهوری فدرال آلمان نقش قاطعی ایفاء نمودند.

آفرینش هنری ونظریه بازتاب

نویسنده: ک. دالگوف (قسمت دوم)

عمل همیشه "محل برخورد" ذهن وعین و نقطه ارتباط وتاءثیر گذاری آن دو بریکدیگراست. تکنیک هنری نیز " محل برخورد" هنرمندودنیای واقعی است.

طبیعی است که درهنر عمل ماهیتی " ذهنی " داشته باشد؛ بعبارت دقیق تر درهنر گرایش های ذهنی – عینی خصلت خصوصی وفردی بیشتری دارند. میان منطق علمی و منطق هنری وجوه اشتراکی وجود دارد. دراین رابطه واقعیت بیرونی نقش تعیین کننده دارد درعین حال که فعالیت های نظری وعلمی انسان و نیز فعالیت های مادی ومعنوی همیشه به یک فاعل و یک موضوع نیاز دارند. درقلمرو شناخت وآفرینندگی علمی این روابط نمودیا شکلی " عینی " بخودمی گیرند، در حالیکه درحیطه آفرینش هنری ویژگی این روابط نمود وشکل ذهنی آنهاست.

وجه اشتراک منطق هنری وعلمی درچیست؟ لنین هنگام برشمردن ویژگیهای شناخت علمی ومنطق از سه مقوله نام می برد: " مقوله اول: **هدف مناسب** (هدف ذهنی) دربرابر **واقعیت** (واقعیت بیرونی)، مقوله دوم: **وسائل** بیرونی (ابزار)، (عینی)، مقوله سوم: رویاروئی ذهن وعین، سنجش اندیشه های ذهنی بوسیله ملاک عینی حقیقت." (۹)

شناخت علمی ومنطقی هنگامی شروع می شودکه واقعیت بیرونی وفاعلی باهدفهای مشخص برای دگرگون ساختن آن واقعیت وجودداشته باشند. برای دگرگون نمودن واقعیت به ابزاروسائلی نیاز هست. درجریان عمل واقعیت متناسب باهدفهای فاعل تغییر می کند. بعلاوه، درجریان عمل است که باید درجستجوی معیار سازگاری واقعیت و هدف ذهنی بود، خواه این سازگاری بدست آمده باشد، خواه نیامده باشد.

در هنر نیز واقعیت بیرونی وهدف ذهنی مقوله نخستین است؛ مقوله سوم هم رویاروئی این دو عامل رادربرمی گیرد. تفاوت وتمایز ظاهراً درویژگی های ابزار و وسائل رسیدن به هدف ذهنی، ودر شکل رویاروئی دوعنصر ذهنی وعینی است.

انسان بعنوان موجودی آگاه واجتماعی، هدف‌های معینی برای خودتعیین می کندومعمولا آنها را هدف های ذهنی وخصوصی خودمی داند. دقیقا باین دلیل است که لنین می گویدهدف های انسان دروهله اول بیگانه ازطبیعت بنظر می رسند. درحالیکه در عمل این هدفها جز بیان وبازتاب مقتضیات وقوانین عینی طبیعت نیستند، درست همانگونه که ابزارهای اساسی رسیدن به آنها نیز تابع قوانین جهان عینی اند. دراین رابطه لنین می‌گوید: " درعمل، هدف های انسان زائیده دنیای عینی ودربردارنده آن هستند. جهان عینی دراین هدف ها چیزی بدیهی ومفروض است، ولی درنظر انسان چنین **می نماید** که هدف های او از فراسوی جهان می‌آیندو مستقل از جهان اند (آزادی)." (۱۰) این نقطه نظرهای لنین برای هنر آفرینندگی هنری وآفرینندگی درکل، اهمیتی بارزدارند.

بارهااتفاق می‌افتدکه انسان هنگام گام نهادن درراه دشوار آفرینندگی وظایف وهدفهائی برای خودپیش میکشد که قبل از آن هیچ‌کس درفکر عملی نمودن آنها نبوده است. دوره جستجوها واندیشیدن های عذاب آور شروع می شود. هدفهائی نو جایگزین هدف های پیشین می‌گردند. هرکشف تازه، که دروهله اول نویدهای خوشی همراه دارد، تقلیدی ازکاردرمی آیدومعلوم می شود که مدتها پیش ازآن شناخته شده بوده است. گاهی کشفی تازه به ناامیدی های نومی انجامد. سرانجام فکری بدیع به ذهن خطور می کندوانسان خودرا ملزم به عملی کردنش می سازد، وناگهان روشن می‌گردد که این فکر هم چندان بدیع و نونبوده، "پادر هواست" وگذشته ازاین مدت‌ها قبل به ذهن بسیاری رسیده است. درچنین وضعی، " آفریننده " به عبث می کوشد این فکر بدیع وتحقق آن رابه خودنسبت داده وآن راکشف عظیم خودقلمداد نماید، یابرعکس بی درنگ آن رابااین علت که ازآن دیگران است به کنار می نهد، چرا که در شاءن اونیست فکردیگران را به خودنسبت دهد: او درپی چیزی بسیاربدیع و مبتکرانه است! درحالیکه هنرمندواقعی این فکر را می گیرد، تحقق آن راهدف خودمی سازد، وعلیرغم دشواریهای موجوددراین راه به عمل دست می زند، چون می داندکه روندآفرینندگی هنری ذهنیت ناب نیست، بلکه بیان وبازتاب پویش های عمیق زندگی انسانی است ازدریچه ذهن وآگاهی آفریننده.

برای رسیدن به هدف ذهنی، تلاشی عظیم، اراده ای سترگ وذهنی فعال، صبور ومتهور لازم است. از این نقطه نظر آزادی هنرمندعبارتست ازمبارزه او باهرآنچه مانعی است برسر راه تحقق هدف ذهنی او و آنچه که او راازپی گیری مقتضیات وضرورت های تاریخی بازمی دارد. آزادی واقعی درآفرینندگی، درک هنری ضرورت های تاریخی است. ازاین جهت بدون تردید جهان عینی تعیین کننده فعالیت ذهنی هنرمند وبنیاد آفرینندگی اوست.

در دنیای عمل، انسان رو در روی جهان بیرونی قرار می گیرد و بدان وابسته می شود، چون این جهان تعیین کننده فعالیت اوست. به علاوه، هدف های انسان وابزارها و وسائل تحقق آنها نیز تابع قوانین جهان بیرونی است. این قوانین زمینه فعالیت سنجیده، شناخت وبازتاب جهان بوسیله ذهن انسان اند

البته این شناخت وبازتاب هیچگاه مطلق، کامل وبی نقص نیست. بلکه ایندو روندی بی پایان را می‌سازند که طی آن انسان بیش از پیش به درک قوانین طبیعت می رسد ". دانش، بازتاب طبیعت است توسط انسان. این بازتاب ساده، فوری وکامل نیست، بلکه

بقیه درصفحهٔ ۵

معرفی کتاب

نام کتاب: نافرمانان

نام نویسنده: باریس گارباتف
مترجم: ا ـ نوید
ناشر: انتشارات سپیده دم

تاکنون رمانهای بسیاری درمورد جنگ دوم جهانی ودلاوریهای مردم قهرمان اتحاد شوروی برشتهٔ تحریر درآمده است. همهٔ این حماسه‌ها بیانگر فداکاری و ازخود گذشتگی برای نجات میهن از کام هلاکتبار فاشیسم است.

فاشیسم، دشمن بشریت، ترقی وصلح از همان ابتدای پیدایش نامیمونش دشمن اصلی خود، سوسیالیسم را به خوبی شناخت. زیرا سوسیالیسم مظهر صلح، ترقی وانساندوستی است وفاشیسم دشمن همهٔ اینها.

هنگامی که جنگ دوم جهانی شعله ور شد، فاشیسم سعی داشت آنچنان جهنم سوزانی پدید آورد که تمامی هستی بشری را در آن بسوزاند. آلمان هیتلری با این مقاصد شوم به اتحاد شوروی هجوم آورد که در آن زمان یگانه کشور سوسیالیستی در جهان بود.

رمان نیز از جنگی بسیار هولناک حکایت می‌کند، جنگی خانمان برانداز؛ جنگی بسیار طاقت فرسا. باریس گارباتف با چیره دستی موفق شده است که جنگ تحمیل شده، اثرات ونفرت مردم را نسبت به آن ترسیم کند.

تاراس پیرمرد شصت ساله، قهرمان داستان ـ که درگذشته کارگر صنعتی بوده مجبور شده است که به تنهائی زنش افروسنیا، دخترش ناستیا، عروسش آنتونینا وفرزندان وی را اداره کند. پسرانش نیکیفور، استپان وآندری هرسه درصفوف ارتش سرخ برای آزادی میهن می‌رزمند واو باید نان آوراین خانواده باشد.

روزگار سختی است، روحیه‌ها ضعیف شده، ارتش خودی مدام عقب نشینی میکندو شهرها یکی پس ازدیگری بوسیلهٔ متجاوزین فاشیست اشغال میشود.

چترترس ووحشت برشهر "کامنی برود" ـ زادگاه تاراس ـ سایه افکنده است؛ مرگ، گرسنگی، فقر، ناامیدی، فساد... اینها بلیاتی هستند که فاشیستها با خود آورده‌اند.

چکمه پوشان فاشیست تمام اهالی شهر را داغدار کرده وآنان را تحقیر نموده‌اند. "آلمانیها همه چیز را ـ دین وایمان افروسینیا، اندوه آنتونیا، جوانی لیزا ـ لوئیزو... را مسخره میکردند."

مردم گروه گروه از گرسنگی کنار خیابانها جان میدهند وفاشیستها آزادی ـ خواهان را دسته دسته تیرباران می‌کنند. زن ومرد، پیروجوان با قطاربه اردوگاههای مرگ فرستاده میشوند. درسوگ از دست رفتگان اشکها ریخته شد تا آن حد که چشمهٔ اشکها خشکید "بچه‌ها خندیدن را فراموش کردند ویاد گرفتند که گریه نکنند آنان پیرمیشدند. بچه‌ها پیر میشدند."

شهرها ویران شده و غارت گشته‌اند "فقر و مسکنت دهکده‌ی ویران با نکبت فلاکت و قحطی شهر مصلوب در هم می آمیخت". فاشیستها هر چه را که سر راهشان ببینند نابود می کنند. آنها زندگی را نابود می کنند. "همه‌جا خالی و خاموش بود"... اما تنها یک چیز را نتوانستند از بین ببرند و آن ایمان مردم به پیروزی و آزادی بود که همچون شعله‌ای فروزان در قلوبشان زبانه می‌کشید و آنها را به عصیان وامیداشت.

تاراس، این کارگر پیر اما آهنین اراده، پیوسته تکرار می کرد: "هر کسی جز به فکر نجات جسم خود نیست، در صورتیکه باید روح را رهائی بخشید" "نباید تسلیم شد، باید به پیروزی ایمان و یقین داشت".

با گذشت زمان آتش خشم این مردمان بظاهر مطیع، این "نافرمانان"، هر دم شعله ور تر میگردید. روح سرکش آنها را به سرپیچی از فرمانها، خرابکاری در کارها و پیوستن به گروههای پارتیزانی بر می انگیخت. مردم در شهر به یکدیگر دلگرمی می دادند: "این وضع نمی تواند زیاد دوام داشته باشد" کولیها طالع بینی می کردند: "ازخون شطها جاری میشود و در این شطها دشمن نوع بشر نابود می گردد. این امر انجام خواهد یافت... ".

جنگ، محک خوبی برای آزمایش افراد است. در طول جنگ کبیر میهنی در اتحاد شوروی نیز چهرهٔ واقعی اشخاص آشکار شد. سست عنصران و خائنانی که ماسک انقلابی و قهرمان بر چهره داشتند، نقاب از چهره بر گرفتند. صفوف خوک صفتان و خائنین از حماسه آفرینان و قهرمانان واقعی جدا گردید. همانطور که خود گارباتف می گوید: "اشخاص در برابر آزمایشهای سختی قرار گرفته‌اند. یک تصفیه بزرگ و دامنه دار در زیر آتش و خون به عمل می آید".

گارباتف این افراد خائن را در قالب اشخاصی چون تسیپلیاکوف و نیکیتا بوگاتیروف معرفی می کند. در حالیکه اجساد مبارزان آزادیخواه بر سر چوبه های دار با وزش باد به حرکت درمی‌آیند، در شرایطی که بدنهای سوراخ سوراخ شدهٔ افرادی که حاضر نشدند تسلیم شوند و خود را به آلمانیها بفروشند، هنگامیکه خون پاک مردم زمین را گلگون کرده است، زمانی که فاشیستها با مرگ و پیکر بیجان شهدا شهرها را می آرایند، "تسیپلیاکوف"ها و "بوگاتیروف" ها در مقابل گشتاپو سر تعظیم فرود می آورند و دستهای خون آلودش را می بوسند.

استپان، یکی از سازماندهندگان گروههای پارتیزانی و فرزند تاراس، شب هنگام به خانهٔ تسیپلیاکوف میرود. او با ترس و وحشت با استپان روبرو شده سؤال می کند که با وی چکار دارد و چه کسی او را فرستاده است؟ استپان با خونسردی با وی به صحبت می پردازد و عاقبت تسیپلیاکوف که فردی سست عنصر و ترسو و پست است خیانتش را آشکار می‌سازد. او می گوید:

"بلی، بلی، ... برو، ازت خواهش می کنم برو. می بینی که همه چیز زیر و رو شده است. کورناکف را دار زدند بونداركو را زجر کش کردند.... من این را به کورناکف گفته بودم که آب سنگ را می ساید و از بین می برد چرا خودت را مخفی می کنی؟ ... برو گشتاپو خودت را معرفی کن! در این صورت عفوت می کنند ... من اینرا بتو هم میگویم ... آنها به کسی که به میل و رغبت خودش را معرفی کند و اسمش را ثبت کند کاری ندارند ... من کارت حزبیم را زیر خاک پنهان کرده‌ام و اسمم را ثبت کرده‌ام... تو هم، خواهش می کنم همین کار را بکنی ....

استپان با حرکت تحقیر آمیزی خودش را عقب کشید و گفت: چرا دیگر کارت حزبیت را زیر خاک کرده‌ای؟ حالا که از آن کنار کشیده‌ای بهتره که پاره‌اش کنی! ....

تسیپلیاکوف سرش را پائین انداخت، استپان زهرخندی زد و گفت: ها؟ معلومه تو هنوز به آلمانیها ایمان نداری یقین نداری که آنها در خاک ما باقی بمانند ....

تسیپلیاکوف زوزه‌ای از خشم کشید و گفت: آدم به کی ایمان داشته باشد؟.. ارتش ما عقب نشینی کرده است ... آلمانی ها همه را به دار می زنند و خلق ساکت و خاموش است ... در این موقع خودش را به شانهٔ استپان آویخت و گفت: ... من فقط میخواهم زندگیم را حفظ کنم. زندگی ام را نگهدارم و صبر کنم تا این روزها تمام بشود.

استپان در حالیکه با مشت به سینهٔ او می کوفت گفت: ... منتظر چه باشی؟ آها! صبر کنی نیروهای ما برگردند: آنوقت زمین را بکنی و کارت حزبیت را در آوری، خاک و گلش را پاک کنی و به جای آنهائی که به دار آویخته شده‌اند ارتش سرخ را پیشواز کنی! ... اشتباه می کنی، در آنروزها ما از چوبهٔ دار پائین خواهیم آمد و ترا به مردم معرفی خواهیم کرد."

"او این نیکیتا را خوب می شناخت گاهی در دفتر استپان داد و فریاد راه می انداخت که: "من از تو نمی ترسم رفیق دبیر، ازت نمی ترسم. همینطورکه همیشه حقیقت را گفته‌ام، اینرا هم می گویم". استپان پیش خود حساب کرده بود که نیکیتا را به رهبری یک گروه چریک انتخاب کند.....

وقتی نیکیتا را به گشتاپو بردند او خودش را به خاک انداخت، چکمه‌های افسر را بوسید و گریه کرد ....".

نویسنده همچنین به خوبی نشان داده است که قهرمانان همان مردم ساده ای هستند که تا چندی پیش، در زمان صلح مانند دیگر انسانها در سازندگی جامعه کوشا و فعال بوده‌اند و حتی تصور حماسه آفرینی و رشادت در آنان وجود نداشته است. "کلارا که از نگاه تند رئیسش مضطرب می شد، به هیچوجه در مقابل دشمن نلرزیده بود، او بصورت دشمن تف انداخت. هنگامیکه می‌خواستند او را دار بزنند فریاد زد: حیوانهای متعفن! شما نمی توانید حقیقت ما را بکشید، خلق ما فنا ناپذیر است!"

گارباتف پس از شرح پیروزیها و غارتگریهای آلمانها، به شرح نضج گرفتن روحیهٔ مبارزه در میان مردم و سپس حملهٔ متقابل ارتش سرخ می پردازد.

"خلق تسلیم ناپذیر است، توده مقتدر و نیرومند است... این ملت ساکت و خاموش نیست بلکه دارای صدای پر طنین است! او چون درخت خشکیده‌ای از نفرت و کینه می نالد ..."

"تاراس سرش را تکان داد و گفت: امسال سال خونینی خواهد بود! ما با خون به اسارت درآمده‌ایم. با خون هم خودمانرا از اسارت رها خواهیم ساخت".

"... او می رفت تا با یک لحن موقر و آرام برایشان تعریف کند که در استالینگراد زیاد هم به آلمانیها خوش نگذشته است، که می گویند قوای مادر شمال دن به آلمانیها حمله کرده‌اند و آنها را کاملا" کوبیده‌اند".

ارتش سرخ در تمام جبهه ها حملهٔ متقابل را آغاز کرد. فاشیستها شهر را پشت سر خود می سوزانند و ویران می‌کنند. "... این وحشی ها با قلب تاراس چه ها می کنند! دیروز او جسد کبود شدهٔ دخترش را دیده بود که بر بالای چوبهٔ دار تاب می خورد و امروز شهرش را می بیند که مانند محکومی که باید در میان آتش انداخته شود، توی آتش به خود می پیچید".

عشق آتشین به میهن و نفرت بی حد و حصر نسبت به جنگ و فاشیسم آنچنان نیروی عظیمی پدید می آورد که اشغالگران را یارای مقابله با آن نبود. "آهای، از توی خانه‌ها بیائید بیرون آهای آلمانیها دارن در میرن! ...... نذاریم در برن، آنها را همین جا قتل عام کنیم!".

بالاخره لحظهٔ مقدسی که همه انتظارش را می کشیدند، لحظهٔ گرفتن انتقام خون شهیدان، فرزندانی که هرگز از جبهه باز نخواهند گشت، کودکانی که یتیم گردیده اند، زنانی که بیوه گشته‌اند، مردم رانده شده از خانه‌های خود، مبارزانی که دسته دسته اعدام گردیدند و جسد بی جانشان در میادین به نمایش گذارده شد.... فرا رسید.

همه در آتش انتقام می سوختند. تاراس در حالیکه می دوید گفت: آه لنکا افسوس که تفنگ ندارم، حیف که تفنگ ندارم".

****

سیستم اهریمنی فاشیسم، در برابر حملهٔ تعرضی ارتش سرخ دیری نپائید و از هم پاشید. نبرد پایان یافت و صلح در رسید. زخم عمیقی که در جنگ کبیر میهنی بر پیکر اتحاد شوروی وارد شد هرگز فراموش نخواهد شد. "هیچ چیز فراموش نخواهد شد. جنگ نه تنها نخواهد گذاشت هیچ چیز از یاد برود، بلکه بر عکس همه چیز را به خاطره‌ها خواهد سپرد".

میلیونها انسان جان خود را از دست دادند، هزاران کارخانه با خاک یکسان شد، شهر ها و قصبات بیشماری ویران گردید، گنجینه‌های نفیس ملی بسیاری به تاراج رفت.... ولی حیات جاودانی است زندگی بر مرگ پیروز شد، دوباره خنده به لبها بازگشت و شادی جای غم واندوه نشست. لحظهٔ بازسازی و ترمیم خرابی ها رسید. حال، ارتش مردم می بایست بیل و کلنگ در دست گرفته و در جبههٔ سازندگی به نبرد مشغول شود: "نیکیفور دیگر سربازی نبود که خسته و فرسوده از جبهه باز میگردد. بلکه یکنفر سازنده بود. سازنده‌ای حریص و بی صبر"، "مردم بیرون ریخته بودند و به ساختن پلها و جاده‌ها مشغول بودند. مثل اینکه در ایام عید از خانه‌هایشان بیرون آمده‌اند. مردم عطش فوق العاده‌ای به کار آزاد داشتند؛ مانند گرسنه‌ای که بیک تکه نان برسد، به کار چسبیده بودند کارگران در اطراف ساختمان ویران کارخانه‌ها جمع شده بودند... عدهٔ دیگری از آنها در گورستانهای لکوموتیو مشغول کار بودند. توی برف با دقت و توجه خاصی دنبال پیچ و مهره می گشتند زنان مبلها را به مدارس می بردند، پارتیزانها از اعماق جنگلها و دره‌ها به آبادیها سرازیر میشدند. کلخوزچیان در مزارع جمع شده بودند".

و بدین ترتیب خرابیها آباد می‌شد و زخمها التیام می یافت: "زندگی همین است. زخمها جوش می خورد. بلی زخمها جوش میخورد و التیام می پذیرد".

گارباتف در این رمان بخوبی عقاید مردم کشور شوراها را منعکس ساخته است؛ نفرت بی پایان نسبت به فاشیسم و جنگ ایمان عمیق به سوسیالیسم و صلح. می‌توان به جرات گفت که تنها مردم اتحاد شوروی هستند که اهمیت صلح را با تمام وجود خویش درک می کنند.

آرش

بمناسبت صدو دهمین سالگرد تولد لنین

داستان "زندگی لنین" (۱)

زندگی لنین



نوشته : ماریا پریلژایوا

ترجمه : ع . امینی

اشاره:

مطبوعات درباره‌ٔ کتاب اخیر خانم **ماریا پریلژایوا** نویسنده‌ٔ نامور شوروی نوشته‌اند: "تاکنون چنین کتابی در ادبیات شوروی وجود نداشته است. نویسنده بر آن بوده است که سرگذشت مختصر زندگی لنین را با بیانی روشن و موثر ترسیم کند. داستان "زندگی لنین" تصویر زنده‌ای از کودکی و جوانی لنین، لنین انسان و لنین رهبر را ارائه می‌کند.

ماریا پریلژایوا بیش از پانزده سال از عمر خود را وقف تحقیق و بررسی همه‌جانبه درباره‌ٔ زندگی و آثار لنین کرده است. وی برای ردیابی مراحل مختلف زندگی لنین بارها به لنینگراد، دهکده‌ٔ شوشنسکوی (تبعیدگاه لنین در سیبری)، پاریس و دهکده‌ٔ لونژومو در نزدیکی پاریس سفر کرده و به دیدار کسانی شتافته است که از نزدیک با لنین آشنائی داشته‌اند.

نویسنده در مقدمه‌ٔ کتاب که جایزه‌ٔ دولتی اتحاد شوروی را نیز نصیب خود ساخته، یادآور می‌شود که برای نگارش این زندگینامه تمامی آثار لنین را بارها مطالعه کرده است و مینویسد: "ولادیمیر ایلیچ هیچگاه آسایش و آرامش نیافت. سراسر زندگی او در کار طاقت‌فرسا برای حزب، مردم و انقلاب گذشت. او حتی یک روز از عمر خود را به استراحت و بیکاری نگذراند و دقیقه‌ای را تلف نکرد."

خانم **پریلژایوا** پیش از نوشتن داستان "زندگی لنین" سه کتاب درباره‌ٔ زندگی ولادیمیر اولیانوف نوشته است. وی درباره‌ٔ کتاب اخیر خود میگوید: "تردید داشتم که بتوانم عظمت این انسان بزرگ را بیان کنم... میدانستم که زندگینامه‌ای از لنین موردنیاز است که از روی عشق و در نهایت سادگی نوشته شده باشد. این کتاب را چنین نوشتم."

شادمانی

کاکلی ها بر فراز شهر آرام سیمبرسک آواز می‌خواندند و تا بالای رود ولگا که در نزدیکی شهر پیچ تندی بر میداشت اوج می گرفتند. رودخانه به تازگی یخبندان زمستان بلند را شکسته بود. اینک کشتی سپیدی بر آبهای ولگا می لغزید. نغمه‌ٔ پرندگان در خیابانها و مزارع پیچیده بود. نسیم ملایمی شاخه‌های درختان غان را به بازی می گرفت. سرور بهاری در فضا معلق بود.

آن روز خانه‌ٔ اولیانوف را هم شادی فرا گرفته بود. اشعه‌ٔ آفتاب از لای پنجره‌ها به درون می تابید سوت کشتی ها از رود ولگا به وضوح شنیده میشد.

مادر بر گهواره‌ٔ نوزاد خم شد و بر او خیره نگریست: " چه کاره خواهی شد ؟ چه چیزها در انتظار توست ؟ "

پدر کودک، ایلیا نیکلایویچ وارد شد و به همسرش شادباش گفت: پدر بچه‌های بزرگتر، آنا و ساشا را با خود آورده بود. آنا چشمان سیاه و گیسوان مجعد داشت. او شش ساله و برادرش چهار ساله بود. آنها با دیدگان کنجکاو به گهواره نزدیک شدند. پدر گفت: " بچه‌ها، این برادر تازه‌ٔ شماست ".

آنا با شگفتی گفت: " چقدر کوچک است ! "

پدر پاسخ داد: " کم کم بزرگ میشود"

ساشا که با کنجکاوی روی پنجه‌ٔ پا بلند شده بود سوال کرد: " اسمش چیه ؟ "

مادر جواب داد: " اسمش را ولودیا بگذاریم ".

و پدر نظرش را قبول کرد: " بله، ولادیمیر اسم قشنگی است ".

بدین ترتیب در روز ۲۲ آوریل ۱۸۷۰ در کرانه‌ٔ ولگا در شهر سیمبرسک کودکی به اسم ولادیمیر اولیانوف به دنیا آمد که بعدها لنین بزرگ نام گرفت.

شبهای زمستانی

سالها به تندی می‌گذشت. ولودیا هشت ساله شده بود. تا حالا سه کودک دیگر به خانواده اضافه شده بودند. خواهرش اولیا و برادرش میتیا هر دو از او کوچکتر بودند. اکنون کوچکترین عضو خانواده، ماریای نوزاد در گهواره خفته بود. خانواده با سه پسر و دو دختر به حد کافی بزرگ شده بود.

آنا و ساشا به مدرسه میروند، درحالیکه ولودیا هنوز دوره‌ٔ آمادگی را می‌گذرانند. او معلم خصوصی دارد، اما بیشتر از او از مادرش درس می‌گیرد. به نظر میرسد که او از همه چیز خبر دارد. داستانهای جالبی درباره‌ٔ مناطق قطبی و جاره، درباره‌ٔ سگهای باهوش سن برنارد که رهنوردان گمشده‌ٔ کوهستان آلپ را نجات دادند و درباره‌ٔ هجوم ناپلئون به روسیه و جنگ بزرگ بورودینو نقل می‌کند.

داستانهای جذاب مادر برگرد میز در شبهای دراز زمستان پایان نداشت. ولودیا این شبها را دوست داشت. هیچ چیز از پنجره‌های پوشیده از بلورهای درخشان یخین، آوای دلنشین مادر و صدای خشک ورق زدن کتاب زیباتر نبود.

شب عید کریسمس جلوه‌ای خاص داشت. میز اتاق غذا با رنگارنگ زیبا انباشته می‌شد، بچه‌های بازیگوش برای آراستن درخت کاج سرگرم ساختن سبدها و زنجیرهای کاغذی بودند.

ایلیا نیکلایویچ گرم خواندن بود. مادر در اطاق غذاخوری را کیپ بسته بود تا سروصدای بچه‌ها مزاحم کار پدر نشود. زنجیر رنگین کاغذی در دست بچه‌ها تاب میخورد و حلقه‌های گلی، آبی، طلائی و زرد آن می‌درخشید. بزودی شمع‌های درخت روشن میشوند.

ولودیا گفت: "بیا برویم درخت را تماشا کنیم ".

اولیا بی درنگ قبول کرد: "برویم."

میتیای کوچولو از روی صندلی پائین جهید: "من هم میآیم."

– "بیائید دست‌هامان را زنجیر کنیم." آنا گفت.

چیزی جاندار در فضای تاریک سرسرا وجود داشت. نور مهتاب که از پشت شیشه‌های برف‌پوش پنجره‌های بسته می‌تابید، برکف اطاق نقشهای روشنی انداخته بود. از شاخه‌های درهم پیچیده‌ٔ کاجی که مرموز و سربلند ایستاده بود، عطری گیرا می‌تراوید.

ولودیا گفت: " بیائید تمام خانه را بگردیم ".

سکوت همگی را فرا گرفت. خانه‌ای که تازگی به آن نقل مکان کرده بودند، تاریکی غریبی داشت.

این اطاق مادر است که به جای دیوار، پرده‌ای آن را از سرسرای خانه جدا کرده است. از شبچراغ بالای کمد نور روشنی می‌تابید. ماریا در گهواره خفته بود. زنجیر بچه‌ها به آرامی بچه‌ها را دور زد و باز به راهش ادامه داد. از پلکان باریک به طبقه‌ٔ بالا رفتند. نور مهتاب در اینجا روشن تر و نافذتر بود. تکه‌های برف بر شیشه‌های یخ‌بسته‌ٔ اطاقهای کودکان گلهای زیبائی نقش کرده بود.

بچه‌ها پس از بازدید اطاقهای بالا با همان دستهای زنجیرشده از پلکان باریک پائین آمدند.

در اطاق مطالعه‌ٔ پدر باز شد.

پدر با فریاد: "این است ارتش ما." همه‌ٔ بچه‌ها را در آغوش گرفت. اما او دریافت که فرزندانش آرامتر از معمول بنظر میرسند. دستهاشان هنوز به هم زنجیر بود. پدر نمیدانست که بچه‌هایش تمام خانه را بصورت رشته‌ای یگانه گشته‌اند چیزی در نگاه فرزندان بود که پدر را وا داشت با لحنی دلسوز و مهرآمیز بگوید:

–"عزیزانم، همیشه همینطور به هم نزدیک باشید "

بقیه:

چخوف و زمان ما

منتقد هفته‌نامه‌ٔ ضدفاشیستی (دی تات) در رابطه با چاپ مجموعه‌ٔ جدید آثار چخوف در سال ۱۹۷۶ مینویسد که، این آثار باید مطالعه شوند تا از شر سؤ تفاهماتی که در مورد چخوف به وجود آمده راحت شویم و بفهمیم که "او زخمهای روحی و اجتماعی معاصرین خود را می‌نمایاند و چون اینرا با دقت عمل یک جراح انجام میداد، پس به آنها یاری نیز میرساند". چخوف رؤیای یک تغییر عمیق اجتماعی را میدید و به همین سبب است که "گورکی هرکجا که چخوف چیزی به جا نهاده است آن را برداشته و با خود یعنی سنت وی را به ارث گرفته است".

آندره ورمسر در شماره‌ٔ مخصوص ادبیات فرانسه که به مناسبت پنجاهمین سالگرد مرگ چخوف منتشر شده نوشت: "پیام نمایشنامه‌های چخوف این است که انسان میتواند و باید بهتر زندگی کند. نویسنده به سرنوشت انسانها نمی‌اندیشد، بلکه به زندگی انسانهائی می‌اندیشد که در جامعه‌ای که خود آفریده‌اند و تنها خود می‌توانند دگرگونش کنند، عمر خود را می‌گذرانند."

کلود روی در Description critiques (۱۹۵۸) می‌نویسد: "غیر از تولستوی، چخوف شاید تنها نویسنده‌ٔ روسی قبل از انقلاب باشد که این تعهد را انجام میدهد که، مردم سرزمینش را در سراسر جهان بهتر بشناسند و دوست بدارند. چخوف در فهم روسیه‌ٔ امروزی نیز به ما کمک می‌کند. چخوف به قلوب ما راه پیدا می‌کند تا ما را به این حقیقت آگاه سازد که انقلاب لازم بود صورت بگیرد، که تمامی زندگانی، رنجها و اندیشه‌های روسیه این انقلاب را طلب می‌کرد. آن پزشک فروتن که نه به خدا معتقد بود نه به شیطان، هرگز از این ایمان دست برنداشت که انسان آینده انسان است."

ما در تحقیقات و نقدهای غربی هرچه بیشتر میتوانیم شکل گیری یک جبهه‌ٔ تند و مستحکم را برعلیه آنان که سعی دارند چخوف را یک بدبین و نسبی گرا یا پیشتاز نوگرائی و ... معرفی کنند، تشخیص دهیم. مثلا"، منتقد ادبی انگلیسی گیلبرت فلپس در سال ۱۹۵۶ درباره‌ٔ مفسران طرفدار روانشناسی نوین، (ویرجینیا وولف، لئونارد وولف، دزموند مک کارتی، ویلیام گرهاردی) نوشت: "آنها از عهده‌ٔ شناخت جنبه‌های اصلی آثار چخوف برنیامده‌اند، یعنی واقعگرائی او، نگرش سالم او نسبت به زندگی و هدفهای ارزشمند او؛ بلکه برای خود یک مسلک چخوف‌پرستی بوجود آوردند و او را همچون بتی که خود با تصورات خود شبیه به خود آفریده‌اند می‌پرستند. و این بت کوچکترین شباهتی به چخوف ندارد".

باید در نظر داشت که مخالفان تفسیرهای مدرن از چخوف نه تنها مدعی ارزش شخصیت نویسنده و یا محتوای آثارش هستند، بلکه در مورد سبک و شکل کار او نیز همین ادعا را دارند، هرساله شاهد انتشار تحقیقات تازه‌ای در اروپا، ژاپن و ایالات متحده در مورد چخوف هستیم. محققین آثار چخوف در شوروی همفکری هرچه بیشتری با همکاران در خارج به عمل آورند.

تردیدی نیست بر محبوبیت چخوف افزوده خواهد شد. هرچه آگاهی انسانها نسبت به سیر مترقی تکامل اجتماعی بیشتر شود آثار چخوف در همه جا روشنتر، قابل فهم‌تر و گرامی‌تر خواهند شد.

هفته نامهٔ

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمود اعتمادزاده "به‌آذین"

تهران. خیابان سزاوار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۴۳۸۴

نخستین پرواز کیهانی انسان

۱۲ آوریل ۱۹۶۱ برابر با ۲۳فروردین ۱۳۴۰ **یوری گاگارین** شهروند اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی آروزی دیرین بشریت را به ثمر رسانید و برای نخستین بار راه مسافرت به فضا را به روی انسان گشود. گاگارین نمونهٔ بارز انسان فرازمند عصر ماست که جسارت و دانش اخلاق را در وجود خروشان خویش شکوه خاصی بخشید و آن را به زیبائی همهٔ شکوفه‌های جهان به بشریت عرضه داشت.

در این جا مناسب میدانیم برای گرامیداشت این روز تاریخی و توصیف خاطرهٔ قهرمان آن از شعر "انسان" که چهار سال پیش از پرواز گاگارین به فضا سروده شده مدد گیریم:



یوری آلکسیویچ گاگارین درکنار همسرش والنتینا ایوانوونا ودخترش لنا

(انسان)

سیاوش کسرائی

رسد آدمی به جائی که به جز خدا نبیند.
(سعدی)

پایان گرفت دوری و اینک
با نام مهر لب به سخن باز می کنم
از دوست داشتن
آغاز می کنم:

انگار آسمان و زمین جفت می شوند
انگار می برندم تا سقف آسمان
انگار می کشندم بر راه کهکشان

دردشتهای سبزفلک چشم آفتاب
گردیده رهنما
درقصرنیلگون
فانوس ماهتاب افکنده شعله‌ها

با بالهای عشق
پرواز می‌کنم.
با من ستارگان همه پرواز می‌کنند.
دستم پراز ستاره و چشمم پراز نگاه
آغوش می‌گشایم
دوشیزگان ابر به من ناز می‌کنند.

پرواز می‌کنم
درسینه می‌کشم همه آبی آسمان
می‌آیدم به گوش نوای فرشتگان:
"انسان مسیح تازه
انسان امیدپاک
دربارگاه مهر
اینک خدای خاک."
درسجده می‌شوندبه هرسوستارگان.
پرمی‌کشم زدامن شط شهابها
می‌بینم آنچه بوده به رؤیا وخوابها.

سرمست ازنیازچوپروانهٔ بهار
سرمی‌کشم برهرستاره وپا می‌نهم برآن
تا شیره‌ای بپرورم از جستجوی خویش
تا میوه‌ای بیاورم ازباغ اختران.

چشم خدای بینم
بیدارمیشود.
دست گره‌گشایم ،درکارمی‌شود
پا می‌نهم به تخت
سرمی‌دهم صدا
وا می‌کنم دربچهٔ جام جهان نما
تا بنگرم به انسان درمسندخدا ...

اینست عاشقان که من امشب
دروازه‌های روبه سحرباز می‌کنم
اینست عاشقان که من امروز
ازدوست داشتن
آغاز می‌کنم.

◆◆◆

بقیه: آفرینش هنری ....

روندی است مرکب از یک رشته تجریدها ، شکل گیری و رشد مفاهیم ، قوانین وغیره ، این مفاهیم وقوانین وغیره (فکر، علم = فکرمنطقی) بطورمشروط وتقریبی قوانین کلی حاکم بر طبیعت راکه دائما درکار حرکت و تکامل است **دربرمی گیرند .عملا** دراین روندسه عامل عینی وجود دارد: ۱ـ طبیعت ، ۲ـ شناخت انسان=مغز انسان (به عنوان پیشرفته ترین فرآورده طبیعت) ، و ۳ـ شکل بازتاب طبیعت درشناخت انسان ، که این شکل دقیقا ازمفاهیم ، قوانین ، مقولات وغیره تشکیل می شود. انسان نمی تواندطبیعت را **به عنوان یک کل** درک = بازتاب = منعکس نماید ؛انسان تنها میتواند به جامعیت وکلیت بی واسطهٔ طبیعت نزدیکترشودوطی این روندتجریدها ،مفاهیم ،قوانین وتصویری عملی از جهان وغیره بیافریند." (۱۱)

"حرکت"بیرونی وبی پایان انسان به‌سوی طبیعت مفهومی جزاین ندارد ،وهمانطورکه لنین نیزذکرکرده ، ازآنجاکه مغزانسان فرآوردهٔ خودطبیعت است لذا این حرکت، حرکت طبیعت است بسوی انسان ، وبه‌سوی خود طبیعت .درهرصورت مراداز این حرکت، حرکت انتزاعی وانگارگرایانهٔ انسان درجهت طبیعت به معنای کلی آن نیست، بلکه منظورحرکتی است تاریخی وملموس که طی آن انسان ابزارتاریخی وشیوه‌های عینی تولیدرا به کارمیگیردتا قوانین طبیعت راعمیق تروکامل تربشناسد وچنان است که‌گوئی درجریان این روندنظری وعملی، انسان وطبیعت درنیمه راه به‌یکدیگربرمی‌خورندوبه‌هم نزدیکترمی‌شوند.

دقیقا به‌این خاطراست که‌هنرمحل برخورد"انسان و طبیعت، ونیزیکی ازراهها ووسائل شناخت وخودآگاهی است .واگرتکنیک (فیزیکی،شیمیائی وغیره)که‌قوانین طبیعی برآن حاکم است، درخدمت هدف‌های عملی انسان باشد ،آنگاه تکنیک هنری(نقاشی،موسیقی وغیره)نیزتنها به‌عنوان وسیله‌ای برای شناخت وبازتاب طبیعت وواقعیت درکل درخدمت هنرمنداست، بلکه‌عاملی برای خودآگاهی وبیان خودمی‌باشد .این حکم‌که‌هنرمندی که تکنیک‌خویش‌را نیافته ،خودرا به‌عنوان هنرمنددرک نکرده‌است، بدون تردیدحقیقت دارد.

لنین فرضیه‌ای رااثبات می‌کندکه‌برای منطق و نظریهٔ شناخت اهمیت بسیاردارد :"اگررابطهٔ ذهن را با عین درمنطق درنظرگیریم ،بایدمقولهٔ کلی هستی ذهن واقعی(=زندگی انسان)رانیزدرمحیط عینی درنظر گیریم" (۱۲)این فرضیه‌برای هنرنیزهمان اندازه‌اهمیت دارد .اگرهنرمندی بخواهدجای واقعی ذهن وگرایش آن رانسبت به‌عین نشان دهد ،آنگاه ناچاراست یک انسان ملموس وواقعی‌را با زندگی وفعالیتش درشرایط عینی و واقعی مدنظرقراردهد سخن مادراینجا درباره‌ٔ یک انسان واقعی درشرایط واقعی است . تنها یک هنرمندبدمیتواند ازیک طرح‌کلی وانتزاعی‌شروع‌کندو"انسان های زنده رادرآن بگنجاند". هنرمندواقعی همیشه اززندگی آغاز می‌کند ،یعنی ازمردمی زنده وواقعی که‌به‌علت شرایطی مشخص‌عینی ،ملموس وتاریخی نمونهٔ این‌یاآن جامعه،این یاآن دوره‌گشته‌اند.

دربرخوردبادشواری های آفرینندگی هنری باید بخاطرداشت‌که‌ماهیت این آفرینندگی ها ،همانطورکه بارهادراین مقاله بدان اشاره شده‌است ، نه تنها بازتاب‌جهان راشامل میگردد، بلکه آفرینش ارزشهای هنری نوراهم دربرمیگیرد. روندآفرینش هنری به نحوی استثنائی ، پیچیده وچندجانبه‌است . این روند ، نظروعمل ، تاریخ وآینده فکری ، گذشته ، حال آینده ، آگاهی فردی واجتماعی ، منطق والهام جستجو ونتایج ، بازتاب‌کمابیش سنجیده واقعیت وتخیل ، واقعیت واسطوره و...رادربرمیگیردوآن ها رابایکدیگر می آمیزد. آفرینندگی هنری تمام تاثیر گذاری عین برذهن نیست ، بلکه تاثیر نهادن ذهن برعین‌نیزهست . درنتیجه آفرینندگی هنری هم ذهن وهم عین دگرگون میشوند. ازاین رو این روندچند کارکرد راباهم درمی آمیزد: آفرینندگی ، زیبائی شناسی ، ایدئولوژی ، آموزش وجهان نگری .

پویش‌آفرینش هنری بدون وجودکمیت معینی‌از اطلاعات‌ناممکن است (هنرمند بایستی دارای عادات عملی ومعلومات‌نظری باشد .) پس درعین حال آفرینش آثارهنری به معنای خلق اطلاعات‌نو غنا بخشیدن و تکامل (کمی وکیفی) دانش‌های پیشین (روندبی پایان اکتشاف‌درزمینه کمپورزیسیون ، رنگ وصدا وغیره) نیزمیباشد.

دراینجا برای فهم خصلت‌قانونمند آفرینش هنری ، باید براهمیت بنیادی فرضیهٔ لنینی‌درموردنقش نشانه ها ونمادها درشناخت تاکیدکنیم . لنین، درزمان خود، نظریه پندارگرایانه وذهنی نمادها راکه‌اهمیت نقش‌نشانه ها ونمادها رادرشناخت انسانی مطلق مینمود شدیدا" موردانتقاد قرارداد. چنانکه لنین ذکر میکند، نظریه نمادها" ...متضمن نوعی بی اعتمادی نسبت به‌ادراک وارگان های حسی مااست . تردیدی نیست‌که یک‌نگار ذهنی هیچگاه بطورکامل بانمونه اصلی قابل مقایسه نیست ، امانگارذهنی یک مسئله است‌ونماد، یانشانه قراردادی ، ، مسئله دیگر. نگار ذهنی ضرورتا" ولزوما" دربردارنده آن واقعیت عینی است‌که آن راتصویرمی‌کند"نشانه قراردادی"، نماد وهیروگلیف (نشانه تصویری.م.) مفاهیمی هستندکه عنصری کاملا" غیر ضروری ازشک وتردیددرخوددارند(۱۳) براین اساس‌برخی ازفلاسفه وزیبائی شناسان چنین نتیجه گرفته‌اند که لنین مخالف‌کاربردهرنوع نشانه ونمادبود. درحقیقت‌انتقاد لنین متوجه نظریه پندار گرایانه نمادگرایی و" نظریه هیروگلیف " بود که نمادها ، نشانه ها وهیروگلیف راجایگزین واقعیت عینی نموده واصرارداشتندکه " ...درمجموع چیزی درمخالفت باآن ها برای‌گفتن وجودندارد.

اما **"درمخالفت بانمادگرائی"** ، باید گفت‌که گاهی این نمادگرائی وسیله ای است مناسب برای گریزازدرک ، بیان وتوجیه **احکام اداراکی** ، درحالیکه موضوع فلسفه دقیقا" همین است. (۱۴) "درحقیقت لنین بامطلق سازی وکاربرد یک‌جانبه نشانه ونماد، همذات‌پنداری نگارذهنی وشیئی خارجی ، بیگانه سازی متافیزیکی یکی ازدیگری ، ودرمقابل هم نهادن آن دومخالفت می کرد.

لنین همیشه برماهیت‌عمیقا" دیالکتیکی روندبازتاب‌تاءکیدمی ورزید: " تطابق فکربا موضوع یک روند است : فکر (= انسان) نباید حقیقت رادرقالب پیکری بی‌جان ، درهیئت‌تصویری (نگاری) بی روح،جامد (مات وبی رنگ) ، تهی ازانگیزش وپویائی و در ردیف‌نبوغ ، نماد یافکر انتزاعی تصورکند(۱۵) پویش بازتاب‌همیشگی‌است وطی آن آگاهی انسانی دائما" به واقعیت‌نزدیک ترمیشود . دراین روندمتضاد لحظاتی نسبتا" "ایستا" وساکن وجوددارد‌که‌میتوانند قالب‌ثابت ، بی حرکت‌وتغییر ناپذیر به خودگیرند. همین لحظات‌کاملا" ازهم گسیخته جزئی بخشی ازروند متضاد ودرونا" منسجم بازتاب‌اند: ثابت‌درتفکر وشناخت‌انسانی ، استواری واعتقادی است‌که بیاری آنها انسان برتضاد موجودمیان تفکرو واقعیت‌عینی پیروزمیشود .لنین معتقد است‌که : " شناخت نزدیک شدن بی پایان وابدی فکراست‌به واقعیت

بقیه درصفحهٔ ۷

چخوف و زمان ما

ترجمهٔ: م. فرنوش

(قسمت دوم)

۴ در "بانو و سگ کوچکش" یک کارمند مرفه بانک ناگهان پی می برد که زندگی او و اشخاصی مانند او بطرز ناراحت‌کننده‌ای غیر عادی است. داستان "در گاری" نیز نشان میدهد که تا چه حد اصول اخلاقی قراردادی و غیر طبیعی‌اند. در این داستان دو مسافر یکی معلمه روستا که پس‌از سالها کار طاقت‌فرسا، خسته و بیزار و بی عاطفه شده است و یک زمیندار تنها و تن‌آسان که رفته رفته با مشروب خودکشی می کند ـ بطور اتفاقی با هم ملاقات می کنند. چخوف می نویسد: "ترتیب زندگی طوری داده شده است‌که او اینجا در ملک بزرگش تنها زندگی میکند، درحالی که زن در دهی دوردست تنها روزگار می گذراند. اما به دلایلی، حتی این تصور که مرد و زن بتوانند در کنار هم باشند ناممکن و پوچ بنظر میرسد. درحقیقت زندگی طوری منظم شده و روابط میان انسانها طوری پیچیده شده است که در فهم نمی گنجد و وقتی فکرش را می کنی، از وحشت قلبت فرو می ریزد".

بنا براین چخوف به تم اصلی کارهایش بر می‌ـ گردد، یعنی مسئله سیستم روابط حاکم میان انسانها. چخوف همواره ارائه ضوابط نهفته در بطن جامعه کهن را با تاکید بر ارزشهای انسانی توام می ساخت اما حالا و نه تنها ویران ناپذیری ارزشهائی را که در اعماق روح ما پنهانند تصویر می کند، بلکه احساسا‌ـ تی را نیز که بیدار می شوند، می خواهند خود را بهتر بشناسانند و با افکار و عقاید حاکم دست و پنجه نرم کنند نشان میدهد.

کشف روندهائی که در آغاز قرن در عمق زندگانی روسی ریشه داشت، مهمترین کشف چخوف هنرمند بود. این روندها در عین حال که از مرکز توفان انقلابی که در راه بود بسیار دور به نظر می رسیدند، اما به شکلی جلودار انقلاب نیز محسوب می شدند. ازاین گذشته، بتدریج، این روندها آتمسفر اجتماعی خاصی پدیدآوردند که برای توفان انقلاب لازم بود.

این کشف به هر چه بیشتر دموکراتیزه شدن اد‌ـ بیات روس منجر شد. "آدمهای سطحی"، "روشنفکران بدرد نخور"، مردمی که بدنبال پاسخی برای سوالهای ابدی زندگی هستند، این شخصیتهای ادبیات روسیه قبل از چخوف همه به انحاء مختلف غیرعادی بودند، نوشته‌های چخوف در بارهٔ مردم عادی از اقشار مختلف جامعهٔ روسیه است.

وقایعی که چخوف بر آنها تاکید می کرد، از ژرفترین درامها سرشار بود. بنیان نهادن ارزشهای اجتماعی و اخلاقی نو به معنی بنیان نهادن اعتقا‌ـ دات و تعهدات جدی برای فرد است‌که خواه ناخواه منجر به دگرگونی عمیق زندگی اش می گردد. تشریح دنیای درونی انسان با تمام کشمکش‌هائی که در آن می گذرد (کشمکشهائی که سرشار از نشانه‌های ژرف اجتماعی و تاریخی است) بتدریج مبنای قصه‌ها و نمایشنامه‌های چخوف گردید.

برای نمایاندن ماهیت این روند، او توجهش را به لحظات بحرانی و نقاط عطف زندگی درونی شخصیت‌ها معطوف می کند و به همین دلیل است‌که قصه‌هایش تا این حد از نظر عاطفی پر کشش و گویا هستند این کشش نه از حوادث بیرونی، بلکه از عمل روحی ودرونی می‌جوشد.

در این مورد نمایشنامه‌های بدیع چخوف نیز صادق است. نویسنده ساختمان درام‌نویسی سنتی را که درآن شخصیتها با یکدیگر درگیری وتضاد دارند رها می‌کند. دراینجا همانند داستانهایش تاکید بر دنیای درون شخصیت‌ها است وتضاد ودرگیری از روح شخصیتها می‌جوشد. این عامل تازه‌دردائی وانیا "شکل نهائی خودرا پیدا می‌کند، وبه بهترین وجهی در"باغ آلبالو"نمایان میگردد.

درارتباط با دنیای درونی شخصیتها، هیچ‌عاملی درآثار چخوف نقشی خنثی ندارد. هراپیزود، وهرحادثهٔ کوچک وبی اهمیت دقیقا با یکدیگر درارتباطند، واین ارتباط نه بخاطر خودآن اپیزودوحادثه، بلکه برای آن‌است که به‌درک بهتردنیا وحال وهوای درونی شخصیتها کمک کند. درآثار چخوف همیشه، اوجی وجوددارد که نویسنده با آن ما را به‌فراسوی ابتذالات زندگی روزمره می‌برد، به آنجا که هدفهای والای بشری بازتابی غنائی می‌یابند.

چخوف نه تنها کشمکش انسان را با یک سیستم اجتماعی ظالم می‌نمایاند، بلکه معتقداست که وجدان انسان باید اورا ازتاثیرات مخرب محیط اجتماعی مصون نگاه‌دارد. آرمانهای دیرین اودربارهٔ آزادی صورت یک پیوندی نا‌ـ گسستنی با احساس مسئولیت ووظیفه شناسی‌پیدا میکند.

شادی انسان، یعنی موضوع‌دیگری که درآثار اولیه چخوف تکرارمیشد، اینک با محتوائی جدید مطرح‌میگردد. تضادذخیره‌کننده‌ای که درواقعیت وجوددارد وبوسیله چخوف تصویرمیشود، این است که‌یک انسان شریف هرگز نمیتواند به‌شادی دست یابد. قهرمان داستان"یک ماموریت رسمی" می‌گوید: "چگونه میتوان به‌این حقیقت که‌سایر مردم‌آرام صلیب خودرا بردوش می‌کشندواقف بودوباز برای خودآرزوی یک زندگی آرام‌وبی دغدغه‌درمیان شادمانی شادوسرخوش کرد؟... آیا این بدان معنانیست که‌ازخودکشی تدریجی انسان هائی که‌زیربار خردکنندهٔ کاروبدبختی ازمیان میروندویا بوسیلهٔ آدمهای فاسد ومنحرف نابودمیشونداحساس شادی کنیم؟"

چخوف این تضادرا با قدرت هنرش وبطورقانع کننده‌ای نشان میداد. این دستاوردبزرگ اوبود. اما شایددستاوردبزرگترچخوف شیوهٔ حل دیالکتیکی تضاد باشد. نویسنده طلیعهٔ ظهورشادی انسانی رانویدداد، شادی ای که‌درنتیجهٔ آگاهی ازمقام‌والای انسان وسپس گام‌نهادن درراه‌بی برگشت یک زندگی نوین دست می‌دهد این تم‌درآثار آخرین چخوف بیشترنمایان می‌گردد. آثاری چون داستان"نامزدی" ونمایشنامهٔ "باغ‌آلبالو".

این اندیشهٔ جدیدچخوف دربارهٔ شادی، براساس اعتقاداوبه‌این مسئله شکل گرفته‌بودکه‌انسان ازمحیط اجتماعی خودجدائی ناپذیراست وراهی که‌به‌یک نظم اجتماعی عادلانه منتهی می‌شود، همان راهی است‌که منجربه‌رهائی انرژی روحی انسان نیزمیگردد. این دو بدون یکدیگرنمیتوانندوجودداشته‌باشند، زیراکه‌دوروی یک روندواحدند؛ روندتکامل جامعهٔ بشری. انسانها با پرداختن به‌عدالت، به‌انسانیت نزدیکتر می‌شوند، هنرمند نشان میدهدکه‌جداشدن ازاین قانون زندگی، نه‌تنها به فرد، بلکه‌به‌جامعه‌نیزلطمه میزند، زیرابی عدالتی قدرت میگیردوشخصیت انسانی نابودمی‌شود..

این تم‌همهٔ آثارچخوف دربین سالهای ۱۹۰۰-۱۸۹۰ می‌باشد. چه‌آثاری که‌دربارهٔ زوال انسانهاند (سه‌سال، قلمرویک زن، یونیچ، انگورفرنگی، مردی درقفس) وچه‌آنها که‌دربارهٔ بیدارشدن آگاهی او (معلم‌ادبیات، تجربهٔ یک پزشک، اسقف، نامزدی، باغ‌آلبالووغیره...).

هنرواقعی همواره‌ازعقایدرفیع ملهم‌شده‌است. دستاوردهای هنری چخوف، فصلی تازه‌درادبیات جهان گشود. هنربی زمان وی اثبات این مدعاست. دربطن آثارخلاقهٔ وی عقایدانساندوستانه‌ای وجودداردکه خاصیت جهانشمول دارند.

این رازبزرگ محبوبیت روزافزون چخوف درسر‌ـ زمینی است‌که‌هدف اصلی تلاش‌های خلاقهٔ مردمانش، پرورش انسانهائی هماهنگ وپایبندخلاق است، انسان‌ـ هائی که‌همه‌چیزشان زیباست: "چهره‌شان، لباسشان، روحشان واندیشه‌شان."

درخارج‌نیزبیش ازپیش برمحبوبیت چخوف افزوده میشود. درعین حال اززمان حیاطش تاکنون بحثهای فراوانی درموردآثارش صورت گرفته‌است.

درحالی که‌همیشه یک‌توافق کلی موجودبوده، که چخوف جنبه‌های تاریک زندگی روسی را منعکس می‌کرده است، اما درموردماهیت این جنبه‌ها وبرداشت چخوف از آنها عقایدمتفاوت بوده‌است. لیبرالها، پوپولیستهای روسی، ومنقدین بورژوائی بااصراری روزافزون بر نگرش بدبینانهٔ چخوف نسبت به‌زندگی تاکیدمیکردندو از"ملال دلتنگ کننده" و"فقدان اصول وعقاید"درآثار او سخن می‌گفتند. به‌عنوان مثال لوشستوف درسال ۱۹۰۸ نوشت: "چخوف درطول بیست سال نویسندگی تنها یککار انجام‌داد (وآن هم به‌طورپیگیروملال آوری یکنواخت): او امیدبشری راکشت... به‌زبان ساده‌کاری که‌چخوف میکردجنایت محسوب میشودودرخورسخت ترین‌مجازاتها است."

درست به‌عکس‌منقدین دمکرات، برانقلابی که چخوف برعلیه‌تاریکی زندگی روسی کردتاکیدمی‌نمودند ودرموردعقایدوالاوایمان وی نسبت به‌بشروآینده سخن می‌گفتند. ماکسیم‌گورکی دقیق ترین وپیگیرترین طرفداراین نقطه‌نظربود. گورکی درسال ۱۹۰۰نوشت: "او به‌خاطرفقدان جهان بینی سرزنش می‌شود. چه‌سرزنش پوچی! چخوف دارای چیزی بیش ازیک جهان بینی‌است. او عقیدهٔ خاص خودش رادربارهٔ یک زندگی داردوفراتر ازآن می‌رود. اوکسالت زندگی، ابتذالات، کشمکش، وتمام هرج‌ومرج‌حاکم برآن راازبالامی‌نگرد. اگرچه‌این نقطه نظررا بسیارمشکل میتوان به‌تعریف درآورد ـ شایدبه خاطرژرفای آن ـ اماهمواره‌درداستانهای چخوف میتوان آن رااحساس کردوتشخیص داد‌که چگونه قصدخودرا با نیروی فزاینده‌ای ازعمق به‌سطح‌می‌رساند".

گورکی بخصوص براین نکته‌تاکیدمی‌کندکه: "هر داستان تازهٔ چخوف باصدائی پرقدرت‌ترآوای پرارزش خوشبینی وعشق به‌زندگی را سرمی‌دهد."

تفسیرگورکی ازچخوف دراتحادشوروی وکشورهای سوسیالیستی متکامل شده‌است اما درغرب موقعیت متفاوت است. آنجا کشمکش برسرآثارچخوف هنوزتخفیف نیافته است. بلکه‌حتی به‌عکس هرچه‌اوبیشترشناخته می‌شود، این کشمکش بیشتر می‌گردد.

کتابها ومقاله‌هائی که‌درآنها مثل سابق، چخوف رایک بدبین یا یک نسبی گرا معرفی می‌کنند، هنوزهم منتشرمی‌شوند. اما اینها همان عقایدقدیمی اندکه‌حالا لباس مدروزپوشیده‌اند. لباس "نقدنوین"، "روانشناسی نوین"، "فرویدیسم"، "مردمشناسی شاعرانه" وغیره... اغلب اوقات ازچخوف انتقادنمیشود. بلکه‌اورا به‌عنوان اینکه "همه‌چیزاست" می‌ستایندوحتی به‌عرش می‌رسانند! به‌اولقب"پیشتازنوگرائی" و"پدرتئاترپوچی"میدهند، کسی که‌ژرفنای ناامیدی راحتی بیش ازبکت یاکافکا می‌کاود. این نظریه راکه‌عظمت چخوف درنسبی گرائی او ویا درنگرش تراژیک اونسبت به‌جهان است ونه‌درمحتوای اجتماعی آثارش، بسیارجدی مطرح می‌کنند. ادعا می‌کنند که‌نوشته‌های اوفاقدپیام‌اجتماعی است. وتمام این نظریات را بسیارراحت ادا می‌کنند. به‌عنوان مثال، پروفسورسیمون کارلینسکی‌ازآمریکا درمقدمه‌ای بر منتخب نامه‌های چخوف چاپ ۱۹۷۳ نیویورک، درارائهٔ این نظرتردیدی به‌خودراه‌نمی‌دهدکه‌سروان پریشیبفه‌نه یک تیپ اجتماعی بلکه‌نمونهٔ یک"جنس مذکرپیر"است. وبیلکوف (مردی درقفس)نیزنه‌یک تیپ اجتماعی، بلکه یک تیپ بیولوژیک است. همچنین محقق آمریکائی ژان پیرباریچلی درمقاله‌اش (درسال۱۹۷۷)تلاش مینماید تاثابت کندکه "باغ‌آلبالو"نمایشنامه‌ای است دربارهٔ مرگ که‌درآن پاره‌شدن‌سیم یک سمبول سوررئالیستی است که‌به‌مرگ اشاره می‌کندوحتی رنگ زردتوپ بیلیاردکه یکی ازشخصیت‌ها بدان اشاره می‌کند، سمبول نابودی و ویرانی زندگی است.

باکمی دقت دراینگونه‌نقدها، پی میبریم‌که‌روش مشترکی درنگارش آنها بکاررفته‌است. درحقایق بدیهی تجدیدنظرمی‌کنندتا بتوانندآنها راازپیش تعیین شده جلوه‌گرسازند. به‌عنوان مثال، ازپیام‌انسانی وجهانی آثارچخوف استفاده‌می‌کنندتا مضمون ویژهٔ تاریخی‌ـ اجتماعی آنها را منکرشوند. اعتقادچخوف را به‌کار خلاقه‌شاهدی برنسبی گرائی وشک گرائی وی تلقی می‌کنند.... وحتی جنبه‌های شکلی آثارچخوف را با همین روش می‌سنجند.

به این ترتیب است‌که ویژگی مشخص اینگونه نوشته‌ها، تحریف تعمدی محتوی، فضا و شخصیت‌های عین گرایانهٔ چخوف می گردد. طبیعی است‌که این گونه داوریها همواره بااعتراضات جدی نویسندگان برجسته و منتقدین و محققین دمکرات غرب مواجه می شوند.

برنارد شاو، بر خلاف این مدعا که آثار چخوف‌فاقد محتوای اجتماعی است، آنها را از نخستین آثاری دانسته‌است‌که‌تم‌جهانی سقوط و نابودی بورژوازی اروپا را درقبل از جنگ مطرح‌میکند. این تمی است‌که شاوخود درنمایشنامه "خانه‌های اجاره‌ای" به آن پرداخته‌است.

توماس مان، چخوف را نویسنده‌ای می دید، عمیقا "اجتماعی که همواره رویای یک‌نظام عادلانه را در سر می پرورد. او در سال ۱۹۵۴ نوشت: "آیا این رویای چخوف‌که خانه‌های بزرگ و پر شکوه، باغهای پر عظمت، و چشمه ساران زیبا جای خانه‌های مردهٔ کنونی را خواهد گرفت اشتیاق برای ساختن سوسیالیسم را نمی رساند؟ نظامی که علیرغم تمام ترسها و دشمنی هائی که بر‌ـ انگیخته، غرب را اینسان تحت تاثیر قرار داده است"

در غرب اینگونه عقاید با عقایدمخالف می جنگند تا جای خود را باز کنند. بر همین اساس‌است‌که پیتر شوتس

بقیه‌درصفحهٔ ۴

کنفرانس بین المللی برای صلح و امنیت در آسیا

دهلی نو - سوم تا پنجم فروردین ۱۳۵۹

اعلامیه دهلی نو

اعلامیه برای صلح و امنیت در آسیا

ما فرستادگان جنبش های صلح ونمایندگان بخش‌های وسیع افکار عمومی جهان که به مناسبت برگزاری کنفرانس بین المللی صلح وامنیت درآسیا دردهلی نو گردآمده ایم ،تشویش ونگرانی عمیق مان را نسبت به سیاست امپریالیستی تشدیدنظامی گری درجهان ومخصوصا تمرکزبی سابقهٔ واحدهای آمریکائی دراقیانوس هندو منطقهٔ خلیج اعلام میداریم .شرکت کنندگان درکنفرانس خاطرنشان می‌سازندکه تمرکزواحدهای دریائی آمریکا در آسیا،مانندتمرکزهمین واحدها درخلیج تونکن است که درموقع خودبه عنوان سکوی تجاوزبه ویتنام مورداستفاده قرارگرفت.

انباشتگی سلاح های کیفیتاً تازه دربخشهای مختلف جهان بطورجدی حاکمیت خلق ها را موردتهدیدقرارمیدهد وبه فضای اعتمادی که بین ملتها برقرارشده ونیزبه امر صلح وامنیت درسراسرجهان شدیداً" لطمه واردمی‌آورد .به استنادتصمیمات سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، نسل های جدیدی ازسلاحهای خطرناک هسته ای دراروپا استقراریافته است. منظوراز این تصمیم‌برتری جوئی نظامی نه‌تنها دراروپا ،بلکه‌همچنین درمقیاس جهانی است. علاوه‌براین،این اقدام‌تعادل استراتژیک را بهم میزندوموجب برانگیختن امواج جدیدمسابقهٔ تسلیحاتی می‌گردد .

"نیروهای مداخلهٔ سریع "آمریکائی که‌اکنون در اقیانوس هندوخاورنزدیک حضوردارند ،درهرلحظه می‌توانند برای تسهیل مداخله‌درامورداخلی ملتها وبراندختن حکومتهای دمکراتیک وسرکوب جنبشهای انقلابی ورهائی‌بخش مورداستفاده قرارگیرند .

دکترین منافع حیاتی آمریکا دراین منطقه‌بهانه‌جوئی صریح‌برای دستبردبه‌حقوق ملتها وبهره‌برداری‌کردن ازمنابع طبیعی ویژه‌شان برای استخراج موادی است که‌به‌آن نیازدارند .

کنفرانس امپریالیستها را درزمینهٔ تحویل سلاحهای آمریکائی وچینی به‌پاکستان محکوم‌کرده‌وآن را به‌مثابه تهدیدی برای هندوکشورهای همسایه‌میداند .براین اساس اتحادچین‌ـآمریکا ناقض امنیت درآسیا است وبرای صلح درآسیا وسراسرجهان خطری جدی محسوب می‌شود .

کنفرانس معتقداست که‌میتوان راه‌حلی سیاسی برای مسئلهٔ افغانستان پیداکرد ،بشرطی که‌تضمین شود ایالات متحدهٔ آمریکا وهم‌پیمانان وی به‌هیچ طریقی از خارج‌درامورداخلی افغانستان مداخله‌نکنندوامنیت وحاکمیت این کشورموردتضمین قرارگیرد .

شرکت کنندگان درکنفرانس تلاشهائی راکه‌موجب جان تازه‌بخشیدن به‌اسلوب های امپریالیستی می‌گرددو هدف آن چیزی جزبرانگیختن کینه‌های ملی ومذهبی دربین خلقها نیست، بشدت محکوم می‌کنند .

تاریخ همواره‌ثابت کرده‌است که‌اتحادشوروی وسایر کشورهای سوسیالیستی متحدان پابرجای همهٔ خلقهای ستمدیده‌دردفاع ازاستقلال ملی شان وامرصلح‌بوده وخواهندبود .خلقهای آسیا به‌تجربهٔ خوددریافته‌اند، آنهائی که‌خودرا مدافع اسلام‌وانمودمی‌سازند ،همواره نسبت به‌خلقهای آسیا سیاستی را تعقیب کرده‌اندکه تمایلات شان به‌سلطه‌جوئی وغارت اقتصادی آن را دیکته می‌کندوسرانجام‌به مداخله‌درامورداخلی ملت ها وبراه انداختن جنگهای تجاوزکارانه منتهی می‌شود .

خلقهای آسیا به‌صلح‌نیازدارند .منافع حیاتی آنها درصورتی تامین می‌شودکه‌به‌دخالت های امپریالیستی پایان داده‌شود ،سیاست سرکردگی طلبی (هژمونیسم) نابودگردد ،مسابقهٔ تسلیحاتی متوقف شودوخلع سلاح عمومی وکامل عملی گردد .

آسیا واقعا به‌استقرارنظم‌نوین اقتصادی بین المللی، اجرای اصلاحات دمکراتیک درقلمرواقتصادی،ریشه‌کن کردن فقروبیسوادی،پیشرفت اجتماعی،صلح‌وامنیت نیاز دارد .

شرکت کنندگان درکنفرانس عقیده‌دارندکه‌اصول دمکراتیک زیرین که‌درپیمان نهائی هلسینکی قید گردیده ،یعنی اصل احترام‌به‌حاکمیت وتمامیت ارضی، خودداری ازتوسل به‌زوردرروابط بین دولتها وغیره‌باید مبنای صلح وامنیت درآسیا قرارگیرد .

ما همهٔ نیروهای شیفتهٔ صلح راگرداگردخودبه بسیج فعالیت هایشان بسیج برضدنظامی گری روزافزون آمریکا فرا می خوانیم!

ما همهٔ کمیته‌های ملی صلح وهمبستگی،سندیکا ها، سازمانهای زنان وجوانان،انجمن های مذهبی ودیگر سازمانهای توده‌ای آسیا ،آفریقا ،استرالیا ،وسایر قاره‌ها وهمچنین سازمانهای غیردولتی بین المللی وهمهٔ اشخاص خیراندیش را به‌اردوکشی وسیع برضد سیاست نظامی‌گری آمریکا دراقیانوس هندومنطقهٔ خلیج فرا می‌خوانیم‌وبه‌عنوان آغازکار ،هفتهٔ ۵تا ۱۲ آوریل را هفتهٔ فعالیت برای برچیدن پایگاههای نظامی آمریکا وبازگشت واحدهای دریائی ازاقیانوس هندومنطقهٔ خلیج اعلام‌میداریم .

آسیا بایدبه‌منطقهٔ صلح،امنیت وهمیاری بدل گردد!
موقوف بادنظامی‌گری امپریالیستی!

بقیه: آفرینش هنری....

بیرونی .نباید درکی بی روح ، انتزاعی ، تهی ازحرکت ، وبدون تضاد ازبازتاب طبیعت دراندیشه انسان داشت ، بلکه بایدآن را روندی درکارپویائی ابدی درنظرگرفت که سرشار ازظهورتضادها وحل آنهاست.(۱۶)
ازاین روبایدگفت که‌درک روندبازتاب که ماهیتی عمیقا" متضاد و دیالکتیکی داردتنها بیاری اصول فلسفی و روش شناسی ماتریالیسم دیالکتیک ممکن است . یک جانبه ونادرست است اگرامکان استفاده از دیگرشیوه های خاص‌عینی وعلمی رانفی کنیم ، شیوه هائی که هم روند بازتاب واقعیت را بوسیله ذهن انسان تصویر وتبیین میکنندوهم فرآورده های نهائی این روندرا . دراین‌زمینه جالب است اگررابطه میان نظر لنینی بازتاب وروش‌های ویژه‌ای ازقبیل معناشناسی (Semantics) ، نشانه شناسی (Semiotics) وساخت‌گرایی رابررسی نکنیم .این شیوه ها میکوشند روندآفرینندگی هنری راتصویر وتبیین کرده وبه بررسی مسائل و مشکلات مربوط به کاربرد نشانه ، الگو، ساخت نماد وغیره‌دراین روندمی پردازند.

قبل ازهرچیز بایدگفت‌که رودر روی هم قرار دادن اینگونه روش‌های ساختاری ونظریه لنینی باز تاب نادرست است ، چون هما نطورکه پیش‌ازاین اشاره شدنظریه لنینی بازتاب باصراحت و روشنی ارزش‌های مبتکرانه‌استفاده‌ازنمادها ونشانه ها رانه تنها درعلم وتکنولوژی بلکه‌درشناخت انسانی وهنرمی پذیرد. به‌علت ماهیت ویژه هنر ، به عنوان یکی ازشکل های آگاهی اجتماعی ، نشانه ها ونمادها نقش‌عمده‌ای درآن دارند

نیازی به‌گفتن نداردکه هدف‌نشانه شناسی بررسی ومطالعه تمام نظام های نشانه‌ای است . زبان یکی ازنمونه های کلاسیک نظام نشانه‌هاست . روابط متنوع ورنگارنگ موجود میان نشانه و آنچه نشان داده می شود، به هیچ رُو به اشکال محدودی که در زبان وجود دارد، ختم نمی شود

اهمیت هنررابه عنوان یکی از اشکال آگاهی اجتماعی نمی توان تا حد زبان کاهش داد. چرا که هر یک از شکل های هنر در مقایسه با زبان محدود تر (چون آثار هنری به "ترجمانی مناسب‌تن نمی دهند) و گسترده تر (چون قلمرو تجلی روابط زیبائی شناسانه نامحدود است) می باشد . هر اثر هنری و هر شکل هنری می‌تواند کارکردی ، نشانه‌ای و نمادی داشته باشد .اما کیفیت‌هیچ اثر هنری و هیچ شکل هنری را نمی توان تنها به همین کارکرد محدود ساخت‌چرا که هنر قادر نیست نقش‌فرا زبانی داشته باشد .هنر نمی‌تواند " نقاشی نقاشی " یا " موسیقی موسیقی " باشد.به علاوه هنر یک پدیده زبانی " به معنای دقیق کلمه نیست ، چون خصلت‌دوگانه و ذاتی زبان را فاقد است : هنر نه " یک‌دستگاه صوتی " دارد و نه " یک‌دستگاه لغوی ". لذا هنر را باید با سخنوری مقایسه کرد تا با زبان .
در این صورت‌نیز نباید خصلت‌تاریخی و استثنائی نظام نشانه‌ها در هنر، مشروطیت‌اجتماعی و قابلیت‌انعطاف‌آن را از نظر دور داشت .

نظریه لنینی بازتاب دستاورد های نوین علم را به کار میگیرد، و به نوبه خود علم و هنر، و آفرینندگی هنری و علمی رهنمود می دهد . کاربرد سیبرنتیک ، نشانه شناسی، تحلیل ساختاری و تئوری اطلاعات‌بر غنای تحقیق در زمینهٔ زیبائی شناسی می افزاید . در مجموع نباید هیچیک از این روش‌ها را مطلب‌کرد و آنها را جایگزین روش‌دیالک‌تیکی و نظریه بازتاب نمود .

---

۱ ـ لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۳۸، صفحه ۲۱۷
۲ ـ همانجا ، صفحه ۱۸۹
۳ ـ همانجا صفحه ۱۸۲
۴ ـ همانجا صفحه ۲۰۲
۵ ـ همانجا جلد ۵۰ صفحه ۲۳۵
۶ ـ همانجا جلد ۳۸، صفحه ۱۱۹
۷ ـ همانجا صفحه ۹۵ ـ ۱۹۴
۸ ـ همانجا ، صفحه ۱۹۵

بقیه:

قطعنامه درباره مبارزه...

ـ پشتیبانی ازحقوق خلق فلسطین دررااعادهٔ حقوق ملی ومسلم ،ازجمله‌حق مراجعت به میهن،حق تعیین سرنوشت، حق تاسیس دولت مستقل طبق تصمیم‌سازمان ملل متحدوبنابرقطعنامهٔ ۳۲۳۶مجمع عمومی آن‌سازمان درسال ۱۹۷۴.

ـ پایان بخشیدن به‌اشغال کلیهٔ سرزمین های عربی بوسیلهٔ اسرائیل .

ـ واداشتن دولتها درشناسائی سازمان آزادیبخش فلسطین به منزلهٔ تنها نمایندهٔ قانونی خلق فلسطین.

ـ افشای طرح"خودمختاری"حاشیهٔ غربی روداردن وباریکهٔ غزه‌که منکرحقوق ملی خلق فلسطین وناقض مصوبات سازمان ملل متحدوجنبش کشورهای‌غیرمتعهد است.

ـ محکوم‌کردن شدیدموافقتنامهٔ کمپ دیویدو عهدنامهٔ اسرائیل ـ مصرومقابله‌باتجاوزآنها به‌حقوق خلق فلسطین وخطری که‌برای صلح جهانی دربردارد.

ـ افشای اختناق وتخطی ازحقوق بشرنسبت به خلق فلسطین که‌مقامات اسرائیلی مرتکب می‌شوند .

ـ محکوم‌کردن ایجادآبادیهای اسرائیلی وتصرف اراضی اعراب درمناطق اشغالی.

ـ محکوم‌کردن الحاق اورشلیم‌وتغییراتی که ازلحاظ ترکیب جمعیت ووضعیت جغرافیائی به‌وسیلهٔ مقامات اسرائیلی برآن تحمیل می‌شود .

ـ محکوم‌کردن تهاجم‌اسرائیل به‌لبنان وتقاضای عقب نشینی اسرائیل ازتمام‌اراضی لبنان مطابق قطعنامه‌های سازمان ملل متحد .

ـ اعلام‌پشتیبانی ازجمهوری عربی سوریه‌در مبارزه‌علیه‌توطئه‌ها وطرحهای تهاجمی‌امپریالیستی، اسرائیلی‌وارتجاعی.

شرکت کنندگان در کنفرانس حمایت‌کامل خودرا از کمیتهٔ بین المللی همبستگی با خلق فلسطین اعلام می دارند و متعهد می شوند که در کشورهای خود به نحو فعالانه‌ای در اجرای برنامه‌های کمیته مشارکت کنند .

بقیه: آغاز دومین سال ....

است و به همین علت ضرورت پذیرش نهادهای دمکراتیک بورژوائی غرب را توسط کشورهای در راه رشد مورد تأکید قرار می‌دهد.

سازشکاران و راستگرایان در آزمون فعالیت سیاسی یکساله شان نشان داده‌اند که سالکان صدیق این طریقت‌اند. آنها از مبارزهٔ جدی با امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم آمریکا پرهیز دارند، چون شرط مبارزهٔ پیگیر و همه جانبه با امپریالیسم دخالت وسیع توده‌های مردم در سرنوشت خود، بریدن از تقسیم کار بین المللی سرمایه‌داری و بالمآل نفی سیاست نوسازی سیاسی است.

عوامل سازشکار با تبلیغ آئین نوسازی سیاسی که مضمون اساسی آن راه رشد سرمایه‌داری است، می‌کوشند از فضای شورانگیز انقلابی به نفع این سیاست بهره‌برداری کرده و با سوء استفاده از نیروی مردم گرایش‌های خود را انقلابی جلوه دهند.

راه دگرگونی انقلابی که از جانب توده‌های میلیونی خلق پشتیبانی می‌شود و با منافع عمیق آنان پیوند نزدیک دارد، روی گرداندن از نظام سرمایه‌داری و گزینش راه رشدی است که به تدریج بهره‌کشی انسان از انسان را ریشه‌کن می‌سازد. گزینش این راه قبل از هر چیز مستلزم بازشناختن علمی امپریالیسم و نیروهای واقعی ضد آن در پهنهٔ گیتی است.

امپریالیسم آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری — سرمایه‌داری طفیلی و گندیده است. این نظام جبار جهانی همهٔ خلقهای جهان را فارغ از آئین و مسلک شان غارت میکند. مبارزه با این غول جهانی بدون وحدت و یگانگی همهٔ مستضعفان جهان صرفنظر از تمایزات نژادی و مسلکی شان ممکن نیست. آنکس که جهان را یک بعدی می‌بیند و بین انقلاب زحمتکشان و گردانهای واقعی ضد امپریالیستی آن فاصله می‌اندازد، دانسته یا ندانسته آب به آسیاب امپریالیسم میریزد و اگر صادق باشد زود به این اشتباه خطرناک پی خواهد برد.

استفاده از تضادهای بین امپریالیستی تنها در حد یک مانور مشخص سیاسی قابل قبول است، نه اینکه این اصل تمام ما به استراتژی مبارزه با امپریالیسم بدل گردد. استراتژی مبارزه با امپریالیسم که باید قائم به رفت و روب همهٔ نهادهای وابسته به آن در داخل کشور باشد، بدون پیوند منطقی و برابرحقوق با اردوگاه ضد امپریالیسم جهانی ممکن نیست. این را تجربهٔ طولانی تاریخ بکرات به اثبات رسانیده است.

جمهوری اسلامی ایران در روز ۱۲ فروردین امسال وارد دومین سال ولادت خود شده است.

کنفرانس بین المللی برای صلح و امنیت در آسیا
دهلی نو - سوم تا پنجم فروردین ۱۳۵۹
قطعنامه دربارهٔ منطقه خلیج

کنفرانس بین المللی برای صلح و امنیت در آسیا که از ۲۳ تا ۲۵ مارس ۱۹۸۰ در دهلی نو برگزار شد، نگرانی عمیق خود را از فعالیت نظامی کنونی در منطقهٔ خلیج ابراز می‌دارد.

کنفرانس مشاهده می‌کند که ضربهٔ وارد بر امپریالیسم آمریکا از سوی انقلاب ایران بهانه‌ای به دست داده است تا حضور نظامی آمریکا در منطقه افزایش یابد و یک "نیروی مداخلهٔ سریع" آمریکائی در آن استقرار یابد و پایگاههای نظامی تازه در منطقه تاسیس شود.

کنفرانس دولت آمریکا را که مدعی است حق دارد برای "دفاع از منافع" امپریالیسم و شرکتهای نفتی در منطقهٔ خلیج دخالت نظامی کند قویا" محکوم می‌نماید.

این تعرض امپریالیستی آمریکا که اکنون متوجه منطقه است با اتحاد ارتجاعی تازه‌ای که در پی قرارداد‌های کمپ دیوید و اشنگتن در خاور نزدیک به وجود آمده است و با حضور نظامی بیسابقهٔ آمریکا در سراسر اقیانوس هند پیوند مستقیم دارد.

کنفرانس خاطرنشان می‌سازد که خطرات ناشی از این تعرض منافع بنیادی ملت‌های منطقه، صلح جهانی و تشنج زدائی بین المللی را مستقیما" تهدید می‌کند.

کنفرانس معتقد است که فعالیت‌های نظامی امپریالیست‌ها در دریای سرخ و تشبثات اخیرشان را برای به دست آوردن پایگاههای تازه‌ای در منطقه، و نیز تلاشهای گوناگونی را که رژیم‌های ارتجاعی محلی به عمل می‌آورند تا سیادت امپریالیستی در این منطقه افزایش و تحکیم یابد، نمی‌توان از جریان امپریالیستی نظامی کردن لجام گسیختهٔ اقیانوس هند و منطقهٔ خلیج جدا دانست. این تشبثات امپریالیستی صلح و امنیت دریائی را به طور کلی مورد تهدید قرار می‌دهد و به ویژه به منظور برهم‌زدن ثبات دولتهای مترقی اتیوپی و جمهوری دمکراتیک یمن است که به پیروزیهای مهمی بر امپریالیسم نایل شده‌اند.

از این رو کنفرانس بر آن است که:

– توطئه‌های امپریالیستی و ارتجاعی به منظور سرکوب مبارزهٔ ملت ایران بر ضد امپریالیسم آمریکا و شرکت‌های نفتی را محکوم کند؛

– مبارزه‌ای را به منظور خروج فوری ناوگان آمریکا از منطقهٔ خلیج ترتیب دهد؛

– از مبارزهٔ ملت‌های منطقه برای برچیدن پایگاه نظامی امپریالیستی در جزیرهٔ مصیره و پایگاه جفیر در بحرین و پایگاههای آمریکائی که بتازگی در مصر و کنیا و سومالی استقرار یافته است پشتیبانی کند

– در برابر هرگونه مداخلهٔ نظامی احتمالی از سوی "نیروی مداخلهٔ سریع" آمریکائی، هرگونه کمک لازم به ملتهای منطقهٔ خلیج برساند و انحلال این نیروی مداخله‌گر را طلب کند؛

– بندوبست‌هائی را که به منظور برقراری پیمانهای "امنیت" طرفدار امپریالیستها در منطقهٔ خلیج و دریای سرخ صورت می‌گیرد خنثی سازد؛

– از مبارزهٔ مردم جمهوری دمکراتیک خلق یمن بر ضد سیاست امپریالیستی اخلال و برهم‌زدن ثبات با تمام نیرو پشتیبانی کند؛

– برای حفظ استقلال و حاکمیت جمهوری عربی یمن و اتیوپی سوسیالیستی در برابر دخالت‌های امپریالیستهای آمریکا و دست نشاندگان محلی شان، بویژه عربستان سعودی مساعدت لازم به عمل آورد؛

– از مبارزهٔ خلقهای عربستان سعودی و عمان و همچنین از مبارزهٔ نیروهای دمکراتیک بحرین بر ضد حضور امپریالیستها برای دموکراسی و استقلال ملی پشتیبانی کند؛

– از حق مردم منطقهٔ خلیج برای نظارت کامل بر منابع نفتی خود دفاع کند.

کنفرانس بین المللی
برای صلح و امنیت در آسیا
دهلی نو - سوم تا پنجم فروردین ۱۳۵۹
قطعنامهٔ دربارهٔ
مبارزهٔ خلق فلسطین

کنفرانس بین المللی برای صلح و امنیت در آسیا، منعقده از ۲۳ تا ۲۵ مارس در دهلی نو، توطئه‌های دائم‌التزایدی را که علیه مبارزهٔ خلق فلسطین از جانب امپریالیسم و مراکز حاکمهٔ اسرائیل و ارتجاع اعمال می‌شود به شدت محکوم می‌کند. این توطئه‌ها، با تعرض عمومی امپریالیسم در خاور نزدیک و با حضور نیروهای نظامی ایالات متحدهٔ آمریکا در اقیانوس و ناحیهٔ خلیج که به بهانهٔ انقلاب ایران و حوادث افغانستان افزایش می‌یابد، مجموعهٔ هماهنگی را به وجود آورده است.

کنفرانس بین المللی خواست‌های خود را به شرح زیر اعلام میدارد:

بقیه در صفحهٔ ۷

کنفرانس بین المللی
برای صلح و امنیت در آسیا
دهلی نو - سوم تا پنجم فروردین ۱۳۵۹
قطعنامه دربارهٔ افغانستان

جنگ تبلیغاتی دیوانه‌وار و سراپا عیبجوئی و تحریف واقعیات که امپریالیسم و رسانه‌های گروهی‌اش بر ضد افغانستان به راه انداخته‌اند جز توجیه انباشت فوق العاده سلاحها در منطقهٔ خلیج فارس و اقیانوس هند و تهدید استقلال و پیشرفت کشورهای منطقه هدفی را دنبال نمی‌کند.

در واقع سیاست تشدید تشنج و مسابقهٔ تسلیحاتی، چندین سال پیش از وقایع افغانستان از سوی میلیتاریست‌های آمریکا و ناتو آغاز شده بود و در آستانهٔ دسامبر ۱۹۷۹ اهمیت خطیری یافته بود.

امپریالیسم، به دنبال شکست ننگینی که بر اثر پیروزی بزرگ مردم ایران بر او وارد شده کوشیده است تا از راه منحرف کردن و حتی به عقب برگرداندن انقلاب افغانستان بخشی از مواضع خود را بار دیگر به دست آورد. امپریالیسم نه تنها بوسیلهٔ عمال خود به یک فعالیت سیاسی بدفرجام در داخل افغانستان دست زده بلکه در همان حال با پول و اسلحه به تشکیل دسته‌های ضد انقلابی در خاک پاکستان و تعلیم آنها در اردوگاههای نظامی اقدام کرده است.

امپریالیسم در پی بهانه بوده از این رو ابتدا روی ایران و سپس روی افغانستان انگشت نهاد تا افزایش حضور نظامی خود را در منطقه توجیه کند.

با توجه به وخامت اوضاع در منطقه و با توجه به روند دمکراتیک دگرگونی های اقتصادی و اجتماعی در جمهوری دمکراتیک افغانستان، بویژه پس از رویداد ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹، کنفرانس بین المللی صلح و امنیت در آسیا که در روزهای ۲۳ تا ۲۵ مارس ۱۹۸۰ در دهلی نو برگزار شد طلب می‌کند که:

– اشکال مختلف دخالت امپریالیستی، بخصوص دخالت نظامی از خاک پاکستان که به تصمیم امپریالیسم آمریکا با همکاری حکومت چین و ارتجاع کشورهای عربی بر ضد جمهوری دمکراتیک افغانستان صورت می‌گیرد، متوقف شود و اردوگاههای تعلیم نظامی در پاکستان بیدرنگ و بطور قطع تعطیل شود.

کنفرانس با خرسندی خاطرنشان می‌کند که نه اتحاد شوروی و نه دولت افغانستان حل و فصل سیاسی مسائل مربوط به افغانستان را در اصل رد نکرده‌اند. با این همه، شرط قبلی چنین حل و فصلی آن است که آمریکا و متحدانش به هیچ عنوان نباید از خارج در امور داخلی افغانستان دخالت کنند، و این ضمانتی است برای امنیت و حاکمیت افغانستان.

با درنظرگرفتن این واقعیت که سیاست میلیتاریستی دولت پاکستان نه تنها بر ضد صلح و امنیت کشورهای منطقه است، بلکه برای استقلال و امنیت خود پاکستان نیز خطر مهمی در بر دارد، کنفرانس با درود به نیروهای دمکراتیک پاکستان در مبارزه‌شان، به صدای رسا از خلق پاکستان دعوت می‌کند تا با عزم راسخ در برابر کلیهٔ تشبثات امپریالیستی به منظور تبدیل پاکستان به یک سرباز خانه که با سراسر منطقه در حال دشمنی بسر برد مخالفت کنند.

نقشه‌ها و تصمیماتی که در غیاب خلق و دولت افغانستان، و گویا به منظور صلح و ثبات در منطقه، از سوی محافل امپریالیستی سرهم‌بندی می‌شود، از آن جمله تصمیم مربوط به بیطرف ساختن افغانستان، از یک سو به منظور سرپوش گذاشتن بر علت واقعی مشکلات منطقه است که از دخالت های نظامی و غیرنظامی امپریالیسم بر ضد افغانستان سرچشمه می‌گیرد و از سوی دیگر برای آن است که راه را بر حل واقعی و قطعی مشکلات ببندند و این منطقه را به صورت کانون دائمی تشنج و جنگ نگه‌دارند.

– قطع دخالت امپریالیستی در افغانستان یک قدم ضروری برای صلح پایدار است.

– باید گذاشت که خلق افغانستان در راه پیشرفت و دمکراسی پیش برود.

– امپریالیسم باید از بهره‌گیری از اعتقادات مذهبی مردم افغانستان بر ضد منافع خود آنان دست بردارد.